

گفتگو

۱۴
در تاریخ هنر و معماری ایران زمین
فصلنامه، سال چهارم، شماره ۴ (شماره پیاپی ۱۴)
زمستان ۱۳۸۷

گولستان

در تاریخ هنر و معماری ایران زمین

فصلنامه، سال چهارم، شماره ۴ (شماره پیاپی ۱۴)، زمستان ۱۳۸۷
شاپا: ۳۸۹۰-۱۷۳۵
دارای اعتبار علمی- پژوهشی از نظر فرهنگستانهای چهارگانه جمهوری اسلامی ایران

صاحب امتیاز: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران
مدیر مسئول: میرحسین موسوی
سردبیر: مهرداد قیومی بیدهندی

اعضای هیئت تحریریه:
یعقوب آژند استاد دانشگاه تهران
زهرآهری استادیار دانشگاه شهید بهشتی
شهرام یازوکی دانشیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
اکبر حاجی ابراهیم زرگر استاد دانشگاه شهید بهشتی
سیدمهدی حسینی استاد دانشگاه هنر و عضو پیوسته فرهنگستان هنر
محمدرضا رحیمزاده استادیار دانشگاه شهید بهشتی
زهرارهنورد استاد دانشگاه تهران و عضو پیوسته فرهنگستان هنر
مهرداد قیومی بیدهندی استادیار دانشگاه شهید بهشتی و عضو وابسته فرهنگستان هنر
هایده لاله استادیار دانشگاه تهران
هادی ندیمی استاد دانشگاه شهید بهشتی و عضو پیوسته فرهنگستان علوم

ویراستاران: ولی الله کاوسی، مهدی مقیسه
مترجم خلاصه انگلیسی: مریم قیومی
طراح جلد: سیدپارسا بهشتی شیرازی
امور دفتری: طیبه ایللیات

لیتوگرافی: فرارنگ
چاپ و صحافی: شادرنگ؛ کیلومتر ۱۴ جاده مخصوص کرج،
بعد از چهارراه ایران خودرو، خ ۴۹، ک دوم، ش ۸،
تلفن: ۴۴۱۹۴۴۲

نشانی دفتر مجله: تهران، خ ولی عصر (ع)، جنب پارک ساعی، ش ۱۱۰۵،
کد پستی ۱۵۱۱۹۱۳۵۱۱
تلفن و دورنگار: ۸۸۷۲۸۱۵۲
نشانی شبکه: www.honar.ac.ir/golestanehonar.htm
پست الکترونیکی سردبیر: Qayyoomi@eah.org

- سیدمحسن حبیبی، رعناسادات حبیبی ♦ صورخیالِ مکتب شهرسازی اصفهان در نگاره‌ها ♦ ۵
- امیرحسین کریمی، پرویز هلاکویی ♦ معماری و تزیینات بنای پیرحمزه سبزویش ابرکوه
و بررسی انتساب آن به آرامگاه عزیزالدین نسفی ♦ ۱۸
- علمدار حاجی محمدعلیان ♦ محوطه تاریخی سپزوی نایین ♦ ۳۰
- محسن جاوری ♦ یافته‌های تازه در میدان عتیق اصفهان ♦ ۳۵
- هایدی والشیر ♦ در میانه فردوس و دارالسلطنه: نشانه‌شناسی اصفهان صفوی ♦ ترجمه اردشیر اشراقی ♦ ۴۰
- نزار الضیاد ♦ مدل‌سازی شهرهای سنتی اسلامی ♦ ترجمه مریم قیومی ♦ ۵۵
- رابرت هیلنبرند ♦ جنبه‌های معماری تیموری در آسیای میانه ♦ ترجمه داود طبایی ♦ ۶۵
- ساناز رنجی، حسین سرپولکی ♦ سیر تحول لعاب سالادون ♦ ۸۳
- آلگ گرابار ♦ تأملی در هنر قاجاری و اهمیت آن ♦ ترجمه ولی‌الله کاوسی ♦ ۹۵
- ولادیمیر مینورسکی ♦ عوامل جغرافیایی در هنر ایرانی ♦ ترجمه داود طبایی ♦ ۹۹
- هاشم بناءپور ♦ بررسی کتاب: تاریخچه تقویمی هنر و معماری اسلامی ♦ ۱۱۹

◆ گلستان هنر فصلنامه‌ای است پژوهشی در زمینه تاریخ هنر و مطالعات تاریخی هنر و معماری حوزه تمدنی ایران بزرگ، که در هر فصل منتشر می‌شود.

◆ برای اطلاع از ضوابط تنظیم مقاله به این نشانی مراجعه کنید:
http://www.honar.ac.ir/golestanehonar.htm

◆ گلستان هنر در این موضوعها مقاله می‌پذیرد:

مبانی نظری تاریخ هنر، روشهای تاریخ‌نویسی هنر، منابع تاریخ هنر ایران، مطالعات تاریخی موارث هنری حوزه تمدنی ایران بزرگ (جهان ایرانی)، مطالعات تاریخی هنرهای معاصر ایران، نقد و بررسی کتاب و مقاله، معرفی کتاب.

◆ مقاله خود را به یکی از این نشانیها بفرستید:

۱. Qayyoomi@eiah.org

۲. دورنگار: ۸۸ ۷۲ ۸۱ ۵۲

۳. با پست سفارشی یا پوینتاز به نشانی:

تهران، خ. ولی عصر(ع)، جنب پارک ساعی، ش ۱۱۰۵،

کد پستی ۱۵ ۱۱۹ ۱۳ ۵۱۱

◆ پاسخ داوری هر مقاله حداکثر ۶۰ روز پس از وصول به دفتر مجله از طریق پست الکترونیکی یا دورنگار به صاحب مقاله اعلام می‌شود.

کوتاه نوشتهها و نشانهها

A.D.	پ	صفحه پشت (در نسخه خطی / عکسی)
B.C.	ت	تصویر؛ شکل؛ نمودار؛ جدول
c.	ج	جلد
ch.	چ	نوبت چاپ
ed.	ح	در حدود
eds.	حک	حکومت
f.	ر	صفحه رو (در نسخه خطی / عکسی)
ff.	ر-پ	صفحه رو و پشت (در نسخه خطی / عکسی)
fig.	س	سطر
figs.	سم	سانتی‌متر
ibid.	ش	شماره (قبل از عدد)؛ هجری شمسی (بعد از عدد)
ibid.	ص	صفحه؛ صفحات
idem.	(ص)	صلی الله علیه و آله
idem.	(ع)	علیه السلام؛ علیها السلام؛ علیهما السلام؛ علیهم السلام
no.	ف	فوت
nos.	ق	هجری قمری (بعد از عدد)
op. cit.	قس	قیاس کنید با
op. cit.	ق م	قبل از میلاد مسیح (بعد از عدد)
p.	گ	برگ
pp.	م	میلادی (بعد از عدد)
pl.	م م	میلی‌متر
pls.	— م.	مترجم
r.	نک:	نگاه کنید به؛ رجوع کنید به
transl.	و	ولادت
v.	— و.	ویراستار
vol.	همان	همان مؤلف، همان اثر (در بی‌نوشت، در ارجاع مکرر به اثری که نشانی آن بلافاصله در قبل آمده باشد)؛ (در کنار نام مؤلف) همان اثر (در بی‌نوشت، در ارجاع مکرر به اثری که نشانی آن با فاصله در قبل آمده باشد)
vols.	همان جا	همان مؤلف، همان اثر، همان جلد، همان صفحه (در بی‌نوشت، در ارجاع مکرر به اثری که نشانی آن بلافاصله در قبل آمده باشد)
	همو	همان مؤلف، اثر دیگر (در بی‌نوشت، در ارجاع به اثر دیگری از مؤلفی که نام او بلافاصله در قبل آمده باشد)
	/	یا؛ جداکننده دو مصرع از یک بیت
	[]	مشخص‌کننده اضافات مؤلف یا مترجم یا ویراستار به متن منقول (اعم از تألیف و ترجمه و تصحیح)
	{ }	مشخص‌کننده اضافات مؤلف یا مترجم یا مصحح اول در مطالب نقل در نقل
	_____	تکرار نام مؤلف (در کتاب‌نامه)

عوامل جغرافیایی در هنر ایرانی^۱

ترجمه داود طبایی

پیوند بین هنر و جغرافیا امری آشکار است؛ اما در خصوص ایران، موضوع قدری با دیگر کشورها تفاوت دارد.^۲ مثلاً تأثیر مستقیم محیط طبیعی در نقاشان منظره را نمی‌توان در آثار نقاشان ایرانی دارای اهمیت محسوس دانست؛ زیرا نگارگران قهرمانانشان را در محیطهایی کاملاً خیالی، چون فضاهای آفتابی بسیار درخشان یا صخره‌هایی خیالی‌انگیز شبیه به صخره‌های مرجانی، به تصویر کشیده‌اند.

به‌ندرت به آثاری از قبیل آثار محمدی [مصور] (سدهٔ دهم / شانزدهم) برمی‌خوریم که در آنها شاهد محیطی واقعاً ایرانی باشیم؛ جایی در کناره‌های خزر، با کشتزارهای پلکانی چسبیده به دامنه‌های پرشیب کوهستان، شخم‌زنانی در پی گاو‌میشهایشان^۳، زاغهای سنگولی که روی نازک‌سروها می‌رقصند، و بزهایی که به هوای آواز نی‌لبک چوپانی زنده‌پوش و ژولیده‌موی گرد آمده‌اند. اگر چنارهای شکوهمندی را نیز که بر صحنه‌های بارعام و ضیافت‌های باغی سایه می‌افکنند نام ببریم، تقریباً از همهٔ ویژگیهای بومی نگاره‌های ایرانی یاد کرده‌ایم. بعدها وقتی نقاشی طبیعت با قلم‌موی محمدزمان^۴ (ح ۱۰۴۹-۱۱۲۰ق) واقع‌نمایانه شد، او فقط با وام گرفتن جزئیات از منظره‌های ایتالیایی، بهرام‌گور را همچون جورج قدیس^(۲) به تصویر کشید که با اسب در کنار تپه‌های فلورانس می‌تازد.

(2) St. George

معماران ایرانی بی‌تردید در تزیین بسیار هوشمند بوده‌اند. آنان علاوه بر جزئیات، به ارزش درخشندگی گنبدها، که چونان شمعهای طلایی عظیمی در دل کویر شعله می‌کشند، و تأثیر آرامش‌بخش رنگ فیروزه‌ای آنها در چشمان مسافران آگاه بوده‌اند. معماران عمدتاً از مصالحی هم‌رنگ با محیط طبیعی خود استفاده می‌کردند. چنین نمی‌نمود که مثلاً مرمرهای مناطق ساحلی در مناطق کوهستانی خاکستری و زردرنگ فلات ایران جلوه‌ای داشته باشد. شاید استفاده از سنگهایی به رنگهای گوناگون در ایران ناممکن نبود؛ اما معماران ایرانی با شمی قوی از تزیینات مغربی^(۳)، که بیشتر مناسب مناطق و اقلیمهای نامتعارف‌تر بود، اجتناب می‌کردند.^۵

(3) mauresque

تأثیر مستقیم محیط طبیعی بر هنر ایرانی به محدود نکات پیش‌گفته محدود می‌شود. این تأثیر در نقاشی و

این مقاله را یکی از ایران‌شناسان برجسته در سال ۱۳۱۰ش / ۱۹۳۱م نوشته است و از هنگام نگارش آن نزدیک به هفتاد سال می‌گذرد. یافته‌های این چند دهه برخی از سخنان نویسنده را نقض و برخی را تعدیل کرده است؛ با این همه، مقاله همچنان آکنده از نکته‌های آموزشی است.

نویسنده سخن خود را با طرح موضوع اثر جغرافیا به منزلهٔ محیط طبیعی هنرمند و تأثیر آن بر هنر ایرانی آغاز می‌کند و برای این منظور، از نگارگری و باغ‌سازی و قالی‌بافی نمونه می‌آورد. به نظر او، مطالعهٔ موضوع‌نگارانهٔ هنر ایرانی به لحاظ دو ویژگی اصلی تاریخ این کشور بسیار مفید است: تعدد پایتخت‌های کشور و تغییر پیاپی مقام اصلی حکومت. تحقیق منجر به این مقاله بیشتر بر آثار معماری متکی بوده است؛ هم از آن رو که این آثار بهترین شواهد زندگی شهری است و هم بدین جهت که احداث هر بنای مهم مستلزم همکاری هنرمندان گوناگون است.

نویسنده سپس به نسبت میان آثار معماری و شهر (و گاهی هنرهای دیگر) با موضوع جغرافیایی در هریک از ادوار تاریخ ایرانی می‌پردازد و تراکم آثار هریک از سلسله‌ها را، از هخامنشیان تا قاجاریان، در ایران‌زمین بررسی می‌کند.

بخش دوم مقاله به دو حوزهٔ شرقی و غربی ایران‌زمین (به‌ویژه خراسان و عراق) و میزان اهمیت آنها در تاریخ فرهنگ ایران اختصاص دارد. در این بخش، نویسنده بحثی کتبی میان برجسته‌ترین ایران‌شناسان آن زمان را در این باره نقل کرده است. گلستان هنر

(1) Vladimir Fedorovich Minorsky (1877-1966)

هنرهای تجسمی ایران نیز، همچون در شعر ایرانی، بسیار محدود بوده و کاملاً تابع عناصر تخیلی و تزیینی واقع شده است.

جذاب‌ترین «طبیعت» برای هنرمند ایرانی شاید همان طبیعت سامان‌دهی‌شده باغها بوده باشد. پردیسه‌های طراحی‌شده، چنان‌که از نامشان پیداست،^۶ ابتکاری ایرانی بوده است. معماری ویژه کوشک نیز، که دست‌کم از عصر ساسانیان شناخته شده، مستقیماً با ساختار این نوع باغ مرتبط بوده است. اما خود باغ نیز دست‌مایه اصلی در پارچه‌بافی و نگارگری شد.^۷ در این باره، توصیف قالی‌ای که در سال ۱۶ق/ ۶۳۷م در تیسفون، پایتخت ساسانیان، به دست عربان افتاد بسیار روشن‌گر است:

قالی {قطف} شصت ذراع در شصت ذراع بود، یکپارچه به اندازه یک جریب. بر آن حاشیه‌هایی بود چون ساحل، و سنگهایی قیمتی که گویی جوی است؛ و لابه‌لای آن چون خانه بود. کناره‌هایش چون کشتزار و سبزه‌زار بهاران بود، بافته از ابریشم با پودهای زر و گلهای زر و سیم و امثال آن.^۸

۲. مراکز فرهنگی ایران

پس از ذکر نکاتی کلی درباره وابستگی هنر و جغرافیا، به معنای محیط طبیعی هنرمند، به سراغ موضوع مکان‌هایی می‌رویم که هنر ایرانی در آنها نشو و نما کرد. هنر همواره مجذوب مراکز سیاسی می‌شود. در این خصوص، مطالعه موضوع‌نگاری^(۴) هنری ایران به لحاظ دو ویژگی عمده تاریخ این کشور بسیار مفید افتاده است: تعدد پایتخت‌های کشور، و تغییر پیاپی مقام اصلی حکومت. تحقیق ما عمدتاً بر بقایای معماری متکی خواهد بود؛ هم از آن رو که این بقایا بهترین شواهد زندگی شهری است و هم بدین جهت که احداث بناپی مهم مستلزم همکاری هنرمندانی از عرصه‌های گوناگون هنر است.

۱-۲

اشیگل^(۵) ایران را کشوری بین سند و دجله توصیف کرده است. نقطه ضعف این تعریف نادیده گرفتن امتداد شمالی سرزمین ایران است که قبلاً شامل بخش‌های وسیعی از ترکستان بود، و در ساحل شمالی خزر تا قفقاز شمالی و دشتهای جنوب روسیه کشیده می‌شد.

(4) topography

(5) Spiegel

(6) Boshat

(7) DuraEuropos

(8) Juhasta

(9) Haush-Kurak

بخش عمده سرزمینهای ایران فقط در عهد هخامنشیان، و به میزانی کمتر در عهد پارتیان و ساسانیان، تحت حکومتی واحد متحد بودند. لیکن ایران حتی در آن دوران هم مرکزی چون رم در ایتالیا یا پاریس در فرانسه نداشت. هخامنشیان در کوچهای فصلی‌شان بین شهرهای پارسه و اکباتان و شوش، که بقایای بناهای عظیم ایشان نیز در آنها یافت می‌شود، در حرکت بودند. خارج از این مثلث تقریبی، فقط کتیبه‌هایی کم‌اهمیت یا تولیدات هنری محلی یافت شده است.

اشکانیان پارتی، به لحاظ تبار و زبان، اصولاً متعلق به سرحدات شمال شرقی^۹ و کلاً شمال ایران بودند. سقوط آسان آنان به دست ساسانیان عمدتاً به علت نامتمرکز بودن بیش از حد حکومت آنان و بی‌توجهی‌شان به امور کاملاً ایرانی بود. پارتیان به‌گونه‌ای مقاومت‌ناپذیر به جانب غرب کشیده می‌شدند. بناهای آنان در غربی‌ترین قسمت ایران، در نزدیکی زاگرس (بیستون، سرپل)، و در بین‌النهرین (هتزه،^{۱۰} جزیره ابن عمر، آسور، بوشنت^(۶) نزدیک میافارقین^{۱۱}، دورا-ائوروپوس^(۷) و نظایر آن) قرار دارد.

ساسانیان از فارس برخاستند. نیاکان ایشان، که با پرستشگاهها و حکومت‌های محلی مرتبط بودند، مباحات به این سرزمین و گذشته‌های آن را به این خاندان منتقل کرده بودند. بیشتر آثار پیکرتراشی ساسانی در فارس و غالباً در مجاورت بناهای هخامنشی یافت شده است. ایالت‌های مجاور غربی (خوزستان، ناحیه بختیاری، لرستان) آکنده از بقایای آثار بزرگ مهندسی شاهان ساسانی (راه و پل) است. اما از آنجا که سیاست ساسانیان به سمت غرب نیز گرایش داشت، تعدادی از بناهای ساسانی زینت‌بخش جاده شاهی بود که از مرکز سرزمین ماد تا بین‌النهرین پیش می‌رفت؛ نقش برجسته‌های ساسانی در نزدیکی ری وجود داشت؛ درقریه جوهسته^(۸)، در سه‌فرسنگی همدان، کاخی باشکوه قرار داشته که یادآور دلاوریهای بهرام گور بوده است؛^{۱۲} نقش برجسته‌های مشهور طاق بستان بر پهلوی غربی کوه بیستون حک شده است؛ دو قلعه شکار قصر شیرین و حوش کوزک^(۹) و نیز تفرجگاه تابستانی دسکره (نزدیک شهرابان) بر فراز تپه‌های مشرف به دشتهای بین‌النهرین قرار داشت. انتخاب شهر سلوکیه-تیسفون^{۱۳} به منزله یکی

از پایتختهای دو سلسله پادشاهی ایران (اشکانیان و ساسانیان) به مدت ۹۵۰ سال تأثیری عمده در رشد فرهنگ و هنر ایران داشت. تیسفون در ساحل رود دجله و در کانون فرهنگی بین‌النهرین قرار داشت. مردم شهر سامی‌نژاد و وارث تمدنی مرکب از یادگارهای اعصار کهن بودند.

۲-۲

پس از استیلای عربان بر ایران، پایتخت خلفا ابتدا از مکه به کوفه، سپس به دمشق دورافتاده، و سرانجام به بغداد، در نزدیکی تیسفون پیشین، منتقل شد. عربان در ایران بایست قدرت خود را بر پایه مراکز محلی قرار می‌دادند که مهم‌ترین آنها ری و اصفهان بود. ری، به رغم ساکنان عمدتاً ایرانی‌اش، احتمالاً بسیار عربی شده بود.^{۱۶} مهدی عباسی در دوران خلافتش ری را از نو بنا کرد. هارون الرشید [، فرزندش]، در ری به دنیا آمده بود و همواره با عباراتی ستایش‌آمیز از معبر اصلی و زیبای آن یاد می‌کرد. در خصوص اصفهان هم متوکل عباسی ۷۵۰ سال پیش از شاه‌عباس به فکر تبدیل آن به پایتخت بود؛^{۱۸} اما به علت اعتراض ساکنان اصفهان، که احتمالاً از نزدیکی به دربار نگران بودند، از تصمیم خود چشم پوشید.

در بین ۹۲ بنای ایرانی که هرتسفلد^(۱۰) آنها را از بناهای پیش از سال ۳۹۱ق / ۱۰۰۰ م برمی‌شمرد^{۱۹}، تعدادی به این ترتیب نیز طبقه‌بندی شده است: چهل بنا ساخته عربان و سیزده بنا ساخته اشخاصی کمابیش نزدیک به عربان. این دسته از بناها در سراسر ایران پراکنده است: دو بنا مربوط به طاهریان (در خراسان)، هفت بنا مربوط به صفاریان (در خراسان و سیستان و فارس و خوزستان)، هفت بنا که مستقیم یا غیرمستقیم مربوط به سامانیان است (در شرق ایران)، و شانزده بنا مربوط به آل بویه (در جنوب و غرب).

این طبقه‌بندی که به گفته خود هرتسفلد فراگیر نیست،^{۲۰} در صورتی که خراسان جدا از ماوراءالنهر قلمداد نمی‌شد، کفه ترازو را بسیار به نفع شرق ایران سنگین می‌کرد.

۳-۲

این سرزمین ایران باستان، در میان رودهای آمودریا

[جیحون] و سیردریا [سیحون]، را در حکایات اساطیری ایران به غلط «توران» نامیده‌اند. این نام بعدها طی نوعی بازی آوایی، با واژه «ترکان» درآمیخت. شاعر بزرگ میهنی ایران، فردوسی، مشخصاً تا اندازه زیادی عامل این جابه‌جایی بود؛ زیرا بلاهایی که اشغالگران ترک بر سر سامانیان آورده بودند او را بسیار آزرده بود. اما حتی جغرافی‌دانان عرب ماوراءالنهر، به مفهوم سرزمین ورای رود جیحون، را از سرزمینهای ترکان، که در شرق سیحون و در بین متصرفات مسلمانان و چین قرار داشت، جدا می‌دانستند.^{۲۱}

در تاریخ هنر ایرانی، نادیده گرفتن دوره پیش از اسلام و اوایل دوران اسلامی در ماوراءالنهر ناممکن است؛ زیرا این منطقه زمانی طولانی مرکزی فرهنگی بود که بر خراسان و سایر نقاط ایران تأثیری چشم‌گیر داشت.

تا زمان شاه‌زاده سامانی، احمد بن نوح بن نصر (نیمه دوم قرن چهارم / دهم)، در فرخشه (در فاصله یک روز راه از بخارا) قلعه‌ای معروف متعلق به خاندان سلطنتی پیشین، موسوم به بخاراخُدات، وجود داشت. احمد از چوبهای این قلعه برای ساختن بناهای خود استفاده کرد.^{۲۲} در کوشانیه (کوشان‌عطا) عمارتی بود که در آن تصاویری از پادشاهان چین، ترک، ایران، روم، و برهمنان هندو وجود داشت.^{۲۳} در اَرُفود (که بعدها طواویس نامیده شد و بین راه بخارا و سمرقند قرار داشت)، یک آتشکده و یک بتکده (متعلق به بوداییان) در کنار هم در صلح و آرامش فعال بودند. در راموش نیز معبدی متعلق به بت‌پرستان تا دوره سامانیان به فعالیت ادامه می‌داد.^{۲۴}

۴-۲

نخستین مسجد در بخارا در سال ۹۵ق / ۷۱۳م به دستور قُتیبیه بر جای بتکده‌ای (بودایی؟) ساخته شد. مسجد جامع جدید در سال ۱۷۸ق / ۷۹۴م به فرمان یحیی برمکی بنا شد. اسماعیل سامانی در سال ۲۹۰ق / ۹۰۲م آن را وسعت بخشید و جیهانی وزیر در سال ۳۰۶ق / ۹۱۸م مناره‌ای به آن افزود. مسجد در سال ۴۶۱ق / ۱۰۶۸م در آتش سوخت؛ اما در سال ۴۶۲ق / ۱۰۶۹م با محرابی جدید که در سمرقند تراشیده بودند مرمت شد. [ابوجعفر] عتبی وزیر در سال ۳۴۸ق / ۹۵۹م مسجدی نزدیک ریگستان ساخت. کاخ اسماعیل سامانی نزدیک جوی مولیان^{۲۵} بود،

(10) Ernst Emil Herzfeld (1879-1948)

(11) Vasilii
Vlamidirovich
Barthold (1869-
1930)

کاخ نصر در نزدیکی ریگستان و کاخ منصور (۳۵۷ق/ ۹۶۷م) در مجاورت قلعه نو در کارک علویان قرار داشت. ساخت بنایی به همت نوح بن نصر نیز به سال ۳۴۰ق/ ۹۵۱م ذکر شده و در سال ۳۶۱ق/ ۹۷۱م، منصور مکانی برای برگزاری مراسم و جشنها در نیم‌فرسنگی قلعه ایجاد کرد.

نخستین بناهای اسلامی^{۲۶} در سمرقند عبارت بود از: کاخی قدیمی متعلق به امیران عرب، یک زندان، یک مسجد جامع، قلعه رافع بن لیث، و قبر قثم بن عباس، پسرعموی پیامبر، که بعداً به شاه زنده معروف شد.^{۲۷} به نوشته بارتولد^(۱۱)، جمعیت سمرقند در روزگاران سامانیان دست‌کم ۵۰۰،۰۰۰ نفر بوده است.^{۲۸}

در میان دیگر شهرهای ماوراءالنهر، مساجدی غالباً جامع در این شهرها نیز بنا شده بود: بلخ، کالیف، زامین، فَرَبَر، نویده، بَنجیکَت [(بَنجکَنَت)]، و ذار (ساخته به فرمان ابومزاحم شُباع بن النُضر [بن مسعدة السکری الوداری]). جنبش عظیمی که سامانیان در شعر و تاریخ‌نگاری موجب شدند در سراسر ایران مؤثر افتاد؛ پس غیرمنطقی است که بینداریم ماوراءالنهر، مقرّ خاندان قدرتمندی که غالباً بر ری تسلط داشت، اثری مستقیم در معماری ایرانی و در درجه نخست معماری خراسان نداشته است؛ حتی اگر بپذیریم که سامانیان خود شدیداً تحت نفوذ سامرا بوده‌اند. یگانه بنای سامانی که هنوز در بخارا برپاست، یعنی مقبره امیر اسماعیل (ف ۲۹۵ق/ ۹۰۷م)، سبکی غریب دارد که در ایران ناشناخته است؛^{۲۹} و این احتمال بسیار ضعیف است که این بنای خاص نمونه انواع ساختمانهای متعددی باشد که در آن عصر وجود داشته است.

تأثیر بخارا در تولید منسوجات نیز بایست چشم‌گیر بوده باشد. به نوشته [ابوبکر محمد] نرشخی (در سال ۳۳۲ق/ ۹۴۳م)،^{۳۰} «کارگاه» یا «بیت‌الطراز»ی معروف در نزدیکی مسجد جامع بخارا^{۳۱} کالاهایی چون فرش (پساط)، پرده (شادروان)،^{۳۲} و نیز پارچه‌های یزدی، «بالش»، سجاده (مصلا) و پارچه‌های راه‌راه مورد استفاده در مهمان‌خانه‌ها (بُردی فُنْدُقی؟) برای خلیفه می‌ساخت. خراج بخارا را فقط به صورت قالی بزرگ می‌گرفتند؛ چنان‌که هرساله مأموری ویژه از بغداد می‌آمد و معادل مبلغ خراج، از این «جامه»ها می‌گرفت.

نرشخی، یا شاید ادامه‌دهنده کارش، می‌افزاید که کارگاه

بعدها با مشکلاتی مواجه شد و استادکاران آن، که برای این کار آموزش مخصوص دیده بودند، بخارا را ترک کردند. منسوجاتی از این قبیل در هیچ‌یک از شهرهای خراسان تولید نمی‌شد. حتی زمانی که استادکاران بخارایی به خراسان رفتند و کارگاههایی تأسیس کردند، نتوانستند منسوجاتی با همان «آب و رونق» بیافند. پیش‌تر هیچ پادشاه و شاه‌زاده و حاکم و صاحب‌منصبی نبود که از این نوع جامه‌ها، که به رنگهای قرمز و سپید و سبز می‌بافتند، نداشته باشد. بازرگانان آنها را به شام و مصر و بیزانس صادر می‌کردند. مقارن زمان نگارش کتاب [نرشخی]، کرباسی که در روستای زندنه^{۳۳} می‌بافتند، و از آن رو زندنجی نام داشت، بیش از بافته‌های قدیم بخارا شهره آفاق شده بود.^{۳۴}

۵-۲

پس از تجدید حیات ماوراءالنهر و خراسان، دیگر ایالاتی که بیشتر به غرب متکی بودند کم‌کم از زیر سلطه درآمدند. در منطقه گرگان [، در شهر کنونی گنبد کاووس]، در نزدیکی خزر، هنوز برجی از قابوس بن وشمگیر زیاری برپاست. آل زیار بر منطقه‌ای واقع در میانه قلمرو سامانیان و آل بویه حکومت می‌کرد.^{۳۵} ظاهراً این برج، که تاریخ بنای آن ۳۹۷-۳۹۸ق/ ۱۰۰۶-۱۰۰۷م است،^{۳۶} کهن‌ترین بنای دست‌نخورده در ایران است، و اگر رابطه نزدیک قابوس با سامانیان را به خاطر داشته باشیم، قطعاً این احتمال به ذهنمان خطور می‌کند که بی‌نظیری و بدعت‌شگفت‌آور این بنا فقط بدان علت است که بناهای مشابه سامانی نابوده شده است.

برج رادکان، در سال ۴۱۱-۴۱۲ق/ ۱۰۲۰-۱۰۲۱م، بر کناره رود نکا در غرب استرآباد، به فرمان اسپهبد ابوجعفر محمد باوندی، از سلسله محلی باوند، بنا شد. این سلسله قدرت خود را از دوران ساسانی حفظ کرده بود؛ اما در عصر مورد بحث به دست زیاریان از میان رفت.^{۳۷} برج رادکان شبیه برج گرگان [، گنبد قابوس]، است و نکته جالب توجه در خصوص آن، کتیبه حک‌شده بر روی برج به فارسی میانه [(پهلوی)] است.^{۳۸}

در غرب قلمرو زیاریان، آل بویه سربرافراشتند، که اهمیت حکومت ایشان هنوز [(با توجه به تاریخ نگارش مقاله)] به درستی شناخته نشده است.^{۳۹} خاندان بویه از

پایگاه کوهستانی خود در دیلم بر تمامی سرزمینهای ایران، به استثنای شمال شرق، مستولی شدند و بین‌النهرین را تصرف کردند. مذهب شیعه برای نخستین بار مذهب رسمی خاندان سلطنتی بزرگی قرار گرفت و بدعت‌گذاران ایرانی به پاسداران و حامیان شخص خلیفه تبدیل شدند. مراکز اصلی شاخه‌های مختلف این خاندان شهرهای شیراز و ری و بغداد بود. آل بویه با انتخاب عنوان باستانی «شاهنشاه» نشان دادند که تا چه اندازه به گذشته متکی‌اند. مورد شگفت‌انگیز کهن‌ترین کتیبه اسلامی به زبان فارسی است که عضدالدوله^{۴۰} در سال ۳۴۴ق/ ۹۵۵م، به پیروی از ساسانیان، فرمان داد در تخت جمشید حک کنند؛ در آن کتیبه آمده است که کتیبه‌های باستانی (ساسانی؟) تخت جمشید را یک دبیر و یک موبد زرتشتی برای او ترجمه کرده‌اند.^{۴۱} بند مشهور عضدالدوله [(بند امیر)] نیز در مجاورت [شهر] اصطخر اسلامی قرار دارد، که نزدیک تخت جمشید بنا شده بود. سخن مقدسی در کتابش (ص ۴۹۹) در توصیف کاخ عضدالدوله در شیراز با ۳۶۰ اتاق^{۴۲} و کتابخانه بی‌ظیرش، که همه کتابهای مشهور زمان در آن بود، لحنی شاعرانه به خود می‌گیرد. همین نویسنده، در توضیح این نکته که اهرام مصر در اصل مقبره بوده است (ص ۲۱۰)، اجمالاً از نکته‌ای بسیار جالب یاد می‌کند:

شاهان دیلمی {آل بویه} را در ری بنگر که با حمیت و اشتیاق فراوان بر فراز گورهایشان گنبدی رفیع {قُب عالیه} بنا می‌کنند، مباد که فرو ریزد؛ و آنان که [از شاهان] کم‌مرتبه‌ترند گنبدی‌شان کوچک‌تر است.

دیگر بناهای دیلمیان در خوزستان و فارس و بین‌النهرین و کرمان پراکنده است.^{۴۳}

لیکن اطلاعات بسیار مختصری درباره بناهای برخی از خاندانهای ثروتمند و کم‌اهمیت‌تر، که در سایه حمایت سامانیان در شرق و آل بویه در غرب طالب استقلال بودند، در دست است؛ مانند ابوداودیان در بلخ، محتاجیان [آل محتاج] در چغانیان (جنوب شرقی بخارا) و آل فریغون در گوزگان [(جوزجان)] (غرب بلخ)، و نیز آل مسافر در طارم^{۴۴}، روادیان در تبریز و مراغه^{۴۵} و خاندان حسنویه در کردستان.^{۴۶}

۶-۲

ترکان، که از اواخر قرن چهارم/دهم به بعد سلسله‌هایی

مستقل بنا نهادند، تدریجاً خاندانهای ایرانی را کنار زدند؛ اما تغییر حاکمان به معنای تغییر یا تعدیل ناگهانی فرهنگ محلی نبود. در واقع، فاتحان جدید خود از همین فرهنگ حمایت می‌کردند تا حکومتشان را شکوه بیشتری ببخشند.

سلسله قراخانیان، که در سال ۳۹۰ق/ ۹۹۹م سمرقند و بخارا را فتح کرد، تا سال ۵۰۸ق/ ۱۱۱۴م برقرار بود. بسیاری از شاهان این سلسله سازندگانی بزرگ بودند. شمس‌الملک در سال ۴۷۱ق/ ۱۰۷۸م رباط‌الملک را ساخت، که هر چند مخروبه است، قدیمی‌ترین عمارت غیردینی است که امروزه [(با توجه به تاریخ نگارش مقاله)] در ترکستان هست.^{۴۷} دیگر از بناهای او اینهاست: رباط آق کُتل (در جاده سمرقند-خجند)، کاخ شمس‌آباد و مسجد جامع نو در بخارا. احمدخان (ف ۴۸۸ق/ ۱۰۹۵م) سازنده کاخ شکوهمند جدیدی در جویبار بود. اما بیشترین تعداد بناها را به ارسلان‌خان نسبت داده‌اند، که قلعه بخارا و دیوارهایش را مرمت کرد، نمازخانه‌ای در بیرون شمس‌آباد ساخت (در ۵۱۳ق/ ۱۱۱۹م)، و مسجد جامع باشکوهی بنا کرد (در ۵۱۵ق/ ۱۱۲۱م) که به دست مغولان خراب شد، اما یکی از مناره‌هایش تا سال ۱۳۳۹ق/ ۱۹۲۰م باقی بود. او دو کاخ نیز ساخت، که یکی از آنها بعدها به مدرسه تبدیل شد. ارسلان‌خان شهر بیکند را هم تجدید بنا کرد. تمغچ‌خان ابراهیم نیز سازنده کاخی شکوهمند در محله گرگین سمرقند بود.^{۴۸}

حکومت غزنویان در خراسان و ایران مرکزی کوتاه و بی‌ثبات بود. آنان خیلی زود تحت فشار سلجوقیان مرکز فعالیت‌هایشان را به جنوب افغانستان و شمال هند منتقل کردند. غزنویان ادبیات و تاریخ‌نگاری ایران را بسیار تشویق کردند؛ لیکن در عرصه معماری هیچ اثری خارج از حوالی غزنه، که پایتختشان بود، باقی نگذاشتند. دو برج معروف غزنه بسیار شبیه برجهای در خراسان است؛ اما چنان‌که در دیگر نقاط دره کابل پیداست، تأثیر معماری دشتهای هند تا زمان مسعود (۴۲۱-۴۳۳ق/ ۱۰۳۰-۱۰۴۱م) در سبک تزئینی غزنوی جا افتاده بود.^{۴۹} اگر بخواهیم هنر غزنوی را با عبارتی کوتاه توصیف کنیم، باید بگوییم که این هنر متعلق به شرق ایران بود و در جهت شمال به جنوب توسعه یافت.

سلجوقیان، که نقشی بی‌اندازه مهم‌تر در تاریخ

اسلامی داشته‌اند، برخلاف غزنویان جهتی شرقی- غربی پیمودند و ماوراءالنهر را به بین‌النهرین پیوند دادند. آنان پیشروی پیروزمندانه‌شان را در سال ۴۲۸ق/ ۱۰۳۶م از خراسان آغاز کردند و تا سال ۴۴۷ق/ ۱۰۵۵م بغداد را تحت استیلا درآوردند. عمارت‌های [شاهان] سلجوقی و بستگان خاندان سلطنتی و وزیرانشان در شهرهای مرو، ری، اصفهان، کرمان، و بغداد پراکنده بود. حکومت سلاطین بزرگ فقط حدود ۱۲۰ سال طول کشید؛ امپراتوری سلجوقی، که به همان سرعت گسترشش رو به انحطاط رفت، هیچ‌گاه پایتختی قطعی نداشت. شاید اصفهان استعداد کسب چنین نقشی را داشت؛^{۵۰} اما پس از آنکه قدرت در سال ۵۱۲ق/ ۱۱۱۸م به قسمت عراق منتقل شد، همدان به قطع بر اصفهان رجحان یافت. در همدان مدرسه‌ای بود که آی‌آبه، اتابک سلطان طغرل دوم، بنیاد کرده بود. گنبد علویان، که به احتمال بسیار مقبره خاندان ثروتمند و پرنفوذ علوی بوده است، هنوز در این شهر برپاست. این خاندان در عصر آخرین پادشاهان سلجوقی در همدان در اوج شکوه خود بودند.^{۵۱}

پیش‌تر آخرین پادشاه بزرگ سلجوقی، سلطان سنجر، به اسارت قبایل سرکش ترکمان درآمده بود. پس از مرگ او (۵۵۲ق/ ۱۱۵۷م)، بخش شرقی ایران از دست سلجوقیان خارج شد. شعبه سلجوقیان کرمان در سال ۵۸۳ق/ ۱۱۸۷م به دست ترکمانان شورشی سقوط کرد و آخرین شاه سلجوقی عراق در سال ۵۹۱ق/ ۱۱۹۴م در نبرد با خوارزمشاه، که در حال قدرت‌گیری بود، کشته شد. البته دوران حکومت خوارزمشاهیان، به لحاظ کوتاهی و آشفتگی، منشأ اثر مهمی در حیات فرهنگی ایران نشد.

وانگهی، در طی سالیانی که سلجوقیان رو به زوال می‌رفتند، خاندانهای محلی والیان پیشین (اتابکان) پایه‌های خودمختاری‌شان را تحکیم می‌کردند. در دوره حکومت اتابکان، برخی از شهرها از آرامش نسبی و نیز تشویقاتی سود بردند که برای توسعه و تکامل هر هنر و صنعتی، نه لزوماً از نوع غیرتجملی و کاربردی‌اش، ضروری بود.

سُنقر بن مودود (۵۴۳-۵۵۸ق/ ۱۱۴۸-۱۱۶۲م)، بنیان‌گذار سلسله سلغریان [اتابکان] فارس، مسجد جامع شیراز و نیز یک رباط بنا کرد و جانشینانش به تکمیل و تزئین آرامگاه شیخ کبیر، ابو عبدالله بن خفیف

(12) André Godard (1881-1965)

(13) Yedda Godard

(ف ۳۷۱ق/ ۹۸۱م)، پرداختند.^{۵۲}

بناهایی که از دوره حاکمان ایلدگُز [اتابکان آذربایجان] در آذربایجان باقی مانده در نخبوان و ساحل شمالی ارس پراکنده است.^{۵۳}

گویا در ساوه، بین راه قزوین و قم، نیز خاندان‌هایی خودمختار حکومت می‌کرده‌اند که هنوز [با توجه به زمان نگارش مقاله] از احوال آنان اطلاعات کافی به دست نیامده است. احتمالاً برخی از گچ‌بریهای تزئینی‌ای که در نمایشگاه هنر ایرانی در لندن به نمایش گذاشته شد جزو آثار معماری این حاکمان بوده است.^{۵۴}

۷-۲

حکومت خوارزمشاهیان با یورش مغولان در هم شکست. بر خلاف باور رایج که ماهیت حکومت مغول را کاملاً ویرانگر می‌داند— شاید ناشی از کینه مسلمانان به لحاظ تصرف بغداد و قتل بی‌رحمانه خلیفه — آنان پس از ایجاد ثبات سیاسی، راههای ارتباطی را با کشورهای دوردست گشودند، که موجب تقویت مبادلات مادی و فکری شد. حاکمان مغول علم و هنر را نیز بی‌شائبه تشویق و تقویت می‌کردند.

فعالیت‌های ایلخانان در آذربایجان تمرکز داشت، که مقر حکومتشان بود. در مراغه، مرکز فرمانروایی هلاکوخان (ح ۶۱۴-۶۶۳ق/ ۱۲۱۷-۱۲۶۴م)، پنج برج مدور جالب هست؛ اما بنا بر نظر آندره گدار^(۱۲) و پیداکُدار^(۱۳)، هیچ‌یک از آنها متعلق به عصر ایلخانان نیست.^{۵۵}

هلاگو و پسرش، اباقاخان، هر دو در جزیره شاهی [در دریاچه ارومیه]، که محل نگهداری خزینه هلاگو نیز بود، دفن شدند.^{۵۶} قبلاً در زمان اباقاخان، پایتخت به تبریز^{۵۷} منتقل شده بود و ایلخانان توجه بسیاری به حومه آن، شنب (شام)، می‌کردند که با نام غازان پیوندی خاص داشت [شنب غازان یا شام غازان]. اباقاخان در آنجا آرامگاهی ساخت که در سال ۷۰۳ق/ ۱۳۰۴م خود او را نیز طی مراسمی در آنجا دفن کردند. در پیرامون این بنای باشکوه، مسجد، دو مدرسه، دارالسیاده، دارالشفاء، کتبخانه، دیوان‌خانه، آب‌انبار، گرمابه، و غیره بود. وزیران و بزرگان آن دوره به زیباسازی خود تبریز اهتمام داشتند. آنچه رشیدالدین فضل‌الله، وزیر و مورخ نامدار، [در حومه

تبریز] ساخت محله‌ای جدید با عمارت‌های بسیار بود به نام ربع رشیدی.

اولجاتیو^{۵۸} (۷۰۴-۷۱۶ق/ ۱۳۰۴-۱۳۱۶م)
[معروف به سلطان محمد خدابنده]، جانشین غازان، به لحاظ کوشش برای ساختن پایتختی جدید در سلطانیه معروف شده است؛ جایی که نه از حیث جغرافیایی برای چنین مقام مهمی مناسب بود و نه از حیث تاریخی. یادگار این خواست شاهانه آرامگاه اولجاتیو در سلطانیه است، که از معروف‌ترین بناهای ایران به شمار می‌رود. ابوسعید [بهادرخان] (حک ۷۱۶-۷۳۶ق/ ۱۳۱۶-۱۳۳۵م)، آخرین پادشاه ایلخانی، نیز در سلطانیه دفن شد؛ لیکن همین امر که علی‌شاه، وزیر شخص اولجاتیو، مسجد مشهور خود^{۵۹} را در تبریز بنا کرد نشان می‌دهد که این شهر قدیمی، حتی در اوج شکوه رقیب ناپایدارش [سلطانیه]،^{۶۰} برتری خود را حفظ کرده بود. اولجاتیو به معماری علاقه‌ای وافر داشت و مسجد شکوهمند ورامین (در جنوب شرقی ری)،^{۶۱} متعلق به سال ۷۲۲ق/ ۱۳۲۲م (و بازسازی شده به سال ۸۱۵ق/ ۱۴۱۲م) را تحت حمایت و توجهات او ساختند. هم در عصر اولجاتیو، عضد بن علی الماستری به امر صاحب‌دیوان، [خواجه] سعدالدین [محمد آوجی] (ف ۷۱۱ق)، مسجد جامع اصفهان را بازسازی کرد.^{۶۲}
برخی از بناهای دور از مرکز حکومت در عصر ایلخانان عبارت است از: میل رادکان در خراسان،^{۶۳} برج میری خاتون، دختر ارغون‌آغا^{۶۴}، متعلق به اوایل قرن هشتم/ چهاردهم، و تعدادی از زیباترین مقابر امیران ایلخانی در شهر اخلاط، در ساحل شمالی دریاچه وان.^{۶۵} شهر کرمان در دوره خاندان قتلغ‌خانین [از سلسله قراختائیان] (۶۱۷-۷۰۳ق/ ۱۲۲۰-۱۳۰۳م) به مرکز فرهنگی مهمی تبدیل شد.^{۶۶} بنیان‌گذار این سلسله مدرسه‌ای در خارج از شهر بنا کرد و مدرسه‌ای دیگر، به نام گنبد سبز، در سال ۶۴۰ق/ ۱۲۴۲م در داخل شهر ساخته شد. ترکان خاتون، که زنی قدرتمند بود و برادرش را از سلطنت خلع کرد، در سال ۶۵۹ق/ ۱۲۶۰م مسجد جامع شکوهمندی در کرمان ساخت. در لرستان نیز اتابک نصرت‌الدین احمد [لُر] (۶۹۵-۷۳۰ق/ ۱۲۹۵-۱۳۱۹م)، هم‌عصر غازان و اولجاتیو، عمارت‌سازی بزرگ بود. ابن بطوطه احداث دست‌کم ۱۶۰ مدرسه را به او نسبت داده است.^{۶۷}
پس از مرگ ابوسعید، که فرزندی نداشت، هشت

خان مغول یکی پس از دیگری برای رسیدن به قدرت در آذربایجان مبارزه کردند (۷۳۷-۷۴۵ق/ ۱۳۳۶-۱۳۴۴م). دو خاندان از سرکردگان پیشین مغول (چوپانیان و جلایریان) بر بقیه پیشی گرفتند؛ و سرانجام جلایریان (از ۷۵۹ق/ ۱۳۵۸م) بر ترکیبی خاص از مناطق، شامل بغداد و تبریز تا شرق قفقاز، مسلط شدند. جلایریان حامی هنر بودند^{۶۸} و به‌رغم حکومت بسیار متلاطمشان، شاهان قانون‌مدار آذربایجان به شمار می‌رفتند. عظیم‌ترین بنای آجری (ارگ) تاریخی در تبریز باید دولت‌خانه شاه اویس باشد که کلاویجو^(۱۴) آن را «تولیتگانه»^(۱۵) نامیده بود.^{۶۹}
اوضاع در شرق ایران نیز پس از مرگ ابوسعید (۷۳۷ق/ ۱۳۳۶م) کم‌آشفته نبود. یکی از فرزندان خانهای مغول به نام طغاتی‌مورخان بر استرآباد حکومت می‌کرد؛ خراسان تحت سیطره سرداران شیعه بود که در واقع، نه خاندانی سلطنتی، که سلسله‌ای از حاکمان بودند. بخشهایی از خراسان در اشغال آل کرت (ح ۶۴۳-۷۸۳ق) از هرات بود. سرزمینهای واقع در بین توس و مرو تحت حکومت خاندان محلی‌ای مغول تبار^{۷۰} به نوعی مستقل بود.

در جنوب، دو خاندان از حاکمان مغول، به نام آل اینجو (حک ۷۰۳-۷۵۸ق) و آل مظفر (حک ۷۱۳-۷۹۵ق)، با یکدیگر به رقابت برخاستند و آل مظفر توانست حکومت را در مناطق فارس، کرمان، عراق عجم و خوزستان (۷۵۴-۷۹۶ق/ ۱۳۵۳-۱۳۹۳م) به دست آورد. آل مظفر حتی دو بار به تبریز لشکر کشید. در آن دوره، شاعرانی چون حافظ به دربار شیراز رفت‌وآمد می‌کردند؛ لیکن از فعالیت‌های معماری این خاندان اطلاع چندانی نداریم. شرف‌الدین مظفر را در مدرسه‌اش در میبد، نزدیک یزد، به خاک سپردند (۷۱۳ق/ ۱۳۱۴م). مبارزالدین مسجدی در بیرون دروازه زرنده، در شهر قدیم کرمان^{۷۱}، و مدرسه‌ای به نام دارالسیاده و عمارت‌هایی دیگر بنا کرد. گفته‌اند که شاه شجاع ۲۰۰،۰۰۰ دینار برای گور خویش و یک رباط، هر دو در مکه، هزینه کرد. مسجد پامنا را، که هنوز در کرمان برپاست، به فرمان سلطان عمادالدین در حدود سال ۷۹۳ق/ ۱۳۹۰م ساختند.

شد و به‌رغم کشتارها و خرابیهایی که به همراه داشت، منجر به تشکیل مراکز فرهنگی در شهرهای محل اقامت شاه‌زاده- حاکمان شد. شخص تیمور به هیچ شهری جز پایتخت خودش، سمرقند، اهمیت نمی‌داد و نتیجتاً غنائم و هنرمندان سرزمینهای فتح‌شده را همگی بدانجا انتقال می‌دادند.

یکی از پسران تیمور به نام میران‌شاه [گورکانی]، که بر تیولی پناور («تیول هلاگو») به مرکزیت تبریز حکم می‌راند، به جذابیتهای هنر، دست‌کم موسیقی، بی‌اعتنا نبود. لیکن حتی مورخان رسمی نقل کرده‌اند که او بر اثر سقوط از اسب چنان دچار اختلال مشاعر شد که به اعمال وحشیانه دست می‌زد. گفته‌اند که او بناهای متعددی را ویران کرد و دستور داد استخوانهای رشیدالدین فضل‌الله مشهور را از مقبره‌اش در رُبِع رشیدی بیرون آورند.

حکومت متوالی اسکندر میرزا و ابراهیم میرزا در شیراز موجب رونق علم و هنر در این شهر شد. لیکن یکی از شکوفاترین ادوار هنر ایرانی عصر تیموریان با فرهنگی بود که از هرات بر بخش شرقی و رو به انحای ایران حکم می‌راندند. هرات از زمان پادشاه قدرتمندی به نام شاهرخ (۸۰۷-۸۵۱ق / ۱۴۰۴-۱۴۴۷م)، که به جنوب ایران و حتی ارمنستان و قفقاز لشکر کشید، تا زمان سلطان حسین بایقرا (۸۷۸-۹۱۲ق / ۱۴۷۳-۱۵۰۶م)، که حاکمی محلی بیش نبود، به مدت یک قرن مرکز اصلی هنر و ادبیات ایران باقی ماند.^{۷۲}

نام هرات با شکوه نگارگری ایرانی نیز درآمیخته است؛ چه در دوران پرشور اولیه آن، که با نام شاه‌زاده هنرپرور، بایسنقر (ف ۸۳۷ق / ۱۴۳۳م)، در پیوند است و چه در دوران بعدی و همچنان درخشان آن، اگر چه شاید کم شورتر، که استاد بهزاد (ف ۲۹۴ق؟) سرآمد هنروران در این زمینه بود.

۹-۲

البته همه فعالیت هنری ایران در قرن نهم / پانزدهم به هرات شکوهمند در شرق خلاصه نمی‌شد. مهم‌ترین مخالفان تیموریان در غرب خاندانهای ترکمان قره‌قویونلو (سیاه‌گوسفندان) و آق‌قویونلو (سپیدگوسفندان) بودند.

قره‌قویونلوها در عصر جهان‌شاه، که دامنه یورشهایش هرات را هم در بر گرفته بود، در اوج

شوکت بودند. زیباترین عمارت تبریز به نام مسجد کبود (گوک‌مسجد) را به فرمان جهان‌شاه ساختند.^{۷۳} جهان‌شاه شاعر بود و «حقیقی» تخلص می‌کرد. نسخه‌ای از اشعار ترکی و فارسی او در دست است.

آق‌قویونلوها نیز پس از مغلوب کردن رقیب خود، قره‌قویونلوها، در تبریز مستقر شدند. اوزون حسن [حک ۸۵۷-۸۸۲ق] در تبریز مدرسه نصریه را ساخت، که خودش را نیز پس از مرگ در همان‌جا دفن کردند. از دیگر آثار او مسجدی در شمال میدان صاحب‌آباد است که اولیا چلی [ح ۱۰۲۰-۱۰۹۰ق] نیز از آن نام برده،^{۷۴} و احتمالاً کاخی که جوزوفا باربارو^(۱۶) آن را «آپتستی»^(۱۷) (هفت‌دست) نامیده است.

در زمان سلطان یعقوب (ف ۸۹۶ق)، جانشین روشن‌اندیش اوزون حسن، دربار محل رفت‌وآمد بزرگان اهل ادب بود. یک مرقع نگاره، که برای این شاه تهیه شده بود، اکنون در موزه سرای قدیم در استانبول نگهداری می‌شود.^{۷۵} یکی از بناهای او کاخی باشکوه به نام هشت‌بهشت بود،^{۷۶} که حرمش «به قدری بزرگ بود که هزار زن می‌توانستند در آنجا به راحتی در حجره‌های مجزا زندگی کنند.» او یک مسجد و یک میدان عمومی و یک نیز ساخت.

۱۰

در دوره صفویان، مرکز سیاسی و فرهنگی ایران چند بار تغییر کرد. زادگاه این خاندان اردبیل، در شمال شرقی آذربایجان، بود که اجدادشان احتمالاً از زمان سلجوقیان در آن می‌زیستند. اردبیل مرکز قدیمی ایالت آذربایجان بود؛ همان شهری که حاکم ساسانی (مرزبان) به هنگام هجوم عربان در آن مستقر بود. بعدها، خصوصاً پس از استیلای مغول در قرن هفتم / سیزدهم، مرکز ایالت آذربایجان به تبریز انتقال یافت. اما اردبیل در پرتو تقدس شیوخش، که اجداد شاه اسماعیل اول بودند، در نوعی خودمختاری مذهبی به حیات خود ادامه داد. اردبیل و حومه‌اش نمونه‌ای استثنایی از شهر-موزه‌ای آکنده از یادهای مقدس است. شاهان صفوی هیچ‌گاه در اردبیل اقامت نکردند؛ اما یادگارهای دینی زادگاه اجدادی‌شان را حفظ کردند. زاره^(۱۸) بر این عقیده است^{۷۷} که مسجد اردبیل در نیمه دوم قرن هفتم / سیزدهم، بقعه معروف شیخ‌صافی‌الدین در

(16) Giosofat Barbaro (d. 1494)

(17) Aptisti

(18) Friedrich Paul Theodor Sarre (1865-1945)

اواسط قرن هشتم/ چهاردهم، و بقیه بناهای تشکیل دهنده مقبره بین قرون نهم/ پانزدهم تا دهم/ شانزدهم ساخته شده است.^{۷۸} اردبیل هیچ‌گاه به مرکز پدیدآورنده هنرمند معروف نبود؛ بلکه فقط مکانی برای نگاهداری خزاین به‌شمار می‌رفت.

شاه اسماعیل به مجرد آنکه خاندان آق‌قویونلو (۹۰۸ق/ ۱۵۰۲م) را کنار زد در تبریز استقرار یافت. چیزی به پایان عمر هرات، به منزله پایتخت رقیب، نمانده بود. محمد شیبانی از یک [شیبک‌خان (۸۵۵-۹۱۶ق)]، بنیان‌گذار سلسله‌ای جدید در آسیای میانه، در سال ۹۱۳ق/ ۱۵۰۷م هرات را گرفت و هنرمندان متعددی را که در آنجا یافت رُبود. البته پیروزی او موقتی بود؛ زیرا شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ق/ ۱۵۱۰م او را شکست داد و کشت. این بار هنرمندان مکتب پیشین هرات، از جمله استاد بهزاد، را به تبریز انتقال دادند^{۷۹}، که ظاهراً داشت به مرکز هنری بزرگی تبدیل می‌شد.

در ۹۲۰ق/ ۱۵۱۴م، سلطان سلیم عثمانی شاه اسماعیل را در نبرد چالدران (شمال غربی خوی) به‌سختی شکست داد. سلطان سلیم، که مدتی کوتاه تبریز را به اشغال درآورده بود، صنعتگران را به قسطنطنیه منتقل کرد.^{۸۰} رشته جنگهای طولانی‌ای بین ایران و عثمانی درگرفت و جانشین شاه اسماعیل، شاه‌طهماسب (حک-۹۳۰-۹۸۴ق/ ۱۵۲۴-۱۵۷۶م) به‌ناچار پایتخت را به قزوین انتقال داد. لیکن این شهر، حتی در اوایل حکومت شاه‌عباس اول، هیچ مایه حُسنی برای مباهات نداشت.^{۸۱} مقر حکومت در دولت‌خانه بود- احتمالاً مجموعه‌ای از عمارتهای دولتی^{۸۲} که بخشی از آن بنایی معروف به ایوان چهل‌ستون بود. این بنا بی‌تردید الگوی نخستین بنای هنام بعدی آن در اصفهان بوده است. جشنهای عمومی را در میدان اسب برگزار می‌کردند که نزدیک باغ سعادت‌آباد قرار داشت.^{۸۳}

قزوین برای شاهان صفوی حکم اقامتگاهی موقت را تا هنگام رسیدن به توافق با عثمانی داشت.^{۸۴} محمد خدابنده، که شاهی ضعیف و نالایق بود، دوبار کوشید به تبریز بازگردد؛ اما حکومت عثمانی در سال ۹۹۴ق/ ۱۵۸۵م این شهر را با قدرت بیشتری دوباره تسخیر کرد. تنها شاه‌عباس توانست در سال ۱۰۱۲ق/ ۱۶۰۳م تبریز را باز پس گیرد.

از آنجا که شاه‌طهماسب از دوستداران و حامیان بزرگ هنرهای مرتبط با کتاب بود، شاید تصور شود که بسیاری از نگاره‌های درخشان «اوایل دوران صفوی» تحت نظارت مستقیم او در قزوین ساخته شده است. اما تبریز به‌رغم ناملازمات سیاسی‌ای که از سر گذرانده بود، همچنان بزرگ‌ترین شهر ایران،^{۸۵} و به معنای دقیق کلمه، دارای اوضاع و احوالی بسیار مساعد برای رشد هنر و صنعت بود. گواه بسیار مهمی که در این خصوص وجود دارد نسخه معروف خمسه نظامی (موزه بریتانیا، ش ۲۲۶۵ Of) است. این نسخه را، که نوشتن آن چهار سال طول کشید (۹۴۶-۹۵۰ق/ ۱۵۳۹-۱۵۴۳م)، برای شاه‌طهماسب در تبریز ساختند.

مرگ سلطان مراد سوم عثمانی در سال ۱۰۰۴ق/ ۱۵۹۵م نویدبخش موقعیتی بهتر برای ایران در منطقه اشغالی بود؛ اما دشمن نیرومند دیگری، یعنی ازبکان، ایران را از جانب شرق تهدید می‌کرد. در این جبهه نیز آزادی نزدیک بود؛ لیکن در آن موقع شاه‌عباس نمی‌توانست با تمام قوا با این اشغالگران، که تا خراسان و نیز یزد (۱۰۰۵ق/ ۱۵۹۶م) و کاشان و خوار (۱۰۰۶ق/ ۱۵۹۷م) پیش آمده بودند، مقابله کند. احتمالاً همین اوضاع سیاسی سبب شد تا شاه‌عباس این تصمیم خطیر را بگیرد که پایتخت را به منطقه‌ای جنوبی‌تر، اصفهان، انتقال دهد. باید در نظر داشت که در آن عصر، چهار شهر ایران عنوان دارالسلطنه داشت: هرات و تبریز و اصفهان و قزوین. ولی دو شهر نخست تحت اشغال دشمن بود و فقط قزوین مقرالسلطنه نامیده می‌شد. با تصمیم شاه عباس، دیگر این عنوان به اصفهان تعلق می‌یافت.

۱۱-۲

شاه‌عباس، که از سال ۹۹۶ق/ ۱۵۸۷م به حکومت رسیده بود، اول بار در سال ۱۰۰۰ق/ ۱۵۹۱م در اصفهان اقامت کرد و سپس در سالهای ۱۰۰۲ق/ ۱۵۹۳م و ۱۰۰۶ق/ ۱۵۹۷م نیز بدان‌جا بازگشت. مراسم جشن نوروز سال ۱۰۰۶ق/ ۱۵۹۸م در قزوین برگزار شد، که آن سال هوایی بسیار سرد داشت، و همین اتفاق احتمالاً تصمیمی را که از مدتی قبل در حال تکوین بود پیش انداخت.^{۸۶} جشن نوروز سال ۱۰۰۷ق/ ۱۵۹۹م در پایتخت جدید برگزار شد.^{۸۷}

- (19) Jean Baptiste Tavernier (1605-1689)
 (20) Leghorn
 (21) Angel (1616-1683)
 (22) Lokar

این شهر بزرگ در آن زمان بقایای بسیاری را از گذشته حفظ کرده بود؛ اما شاه‌عباس با صدور فرمان تغییر و بازسازی بنیادین خیابانها و میدانها و بازارهای شهر، مهر نازدودنی خود را بر این شهر نقش کرد.^{۸۸} شاه اقامتگاه خود را در دولت‌خانه، در باغ نقش جهان، قرار داد. با فرارسیدن بهار بعد، عمارتهای جدید تکمیل شده بود. از دروازه دولت، نزدیک حرم نقش جهان، خیابانی به سمت رودخانه کشیدند که چهار باغ^{۸۹} و عمارتهای متعدد زیبایی در حاشیه‌هایش داشت. خیابان چهارباغ در ساحل جنوبی رودخانه نیز امتداد یافت و قطعاتی در حاشیه‌های آن به امیران و بزرگان واگذار شد. آنان به فرمان شاه بایست عمارتهای زیبا می‌ساختند و آنها را با طلا و سنگ لاجورد تزیین می‌کردند. در انتهای خیابان چهارباغ، باغی وسیع با نه ایوان (نه طبقه؟) ایجاد شد که عباس‌آباد نام گرفت. دو ساحل رودخانه را با پلی که چهل دهانه داشت به یکدیگر متصل کردند. طول تمام خیابان به یک فرسخ می‌رسید. در دوسوی چهارباغ، درختان سرو، صنوبر، چنار، و عرعر کاشتند. در دو سو و میان این خیابان نیز نهرهای آب ساختند. در برابر هر یک از بناهای چهارباغ، حوضی بزرگ قرار داشت. در جانب غربی خیابان، شهرک عباس‌آباد را برای اسکان مهاجران آذربایجانی ساختند.^{۹۰}

دوره اصفهان در تاریخ ایران (حدوداً از سال ۱۰۰۹ق/ ۱۶۰۰م تا ۱۱۳۵ق/ ۱۷۲۲م) با دستاوردهای شگفت‌انگیز در همه رشته‌های هنری—شاید به‌ویژه در معماری— مشخص شده است. احداث میدانی عظیم با مجموعه مساجد و کاخها و خیابانهای کوششی جسورانه برای بازسازی یک شهر قدیمی آسیایی بر مبنای نقشه‌ای از پیش معین بود.^{۹۱} بناهای مجلل جدید نیازمند همه‌گونه مواد و تزییناتی بود که بایست هنرمندانه تولید و آماده می‌شد: کاشی، منبت‌کاری، گره‌چینی، سفالینه‌های تزیینی، فلزکاری. بدین ترتیب، مقدم متخصصان از هر نقطه ایران را در اصفهان گرامی می‌داشتند.

بسیاری از بیگانگان، اعم از اروپایی و آسیایی، که در اصفهان می‌زیستند، در ایجاد ارتباط بین هنر ایرانی و هنر خارجی نقش داشتند. در اینجا به نقل قولی از تاورنیه^(۹۲) اکتفا می‌کنیم که می‌نویسد:^{۹۲} شاه‌عباس دوم از نقاشی هلندی خواست تصویر مجلس باده‌گساری

انگلیسیان و هلندیان را بر دیوار تالار کاخش نقاشی کند؛ بازرگانان جلفا دو نقاشی رنگ و روغن را که از ونیز و لگهورن^(۲۰) وارد شده بود به شاه تقدیم کردند؛ دو نقاش هلندی، به نامهای آنخل^(۲۱) و لوکار^(۲۲)، که شرکت هلندی به ایران فرستاده بود و مریشان شاه شده بودند، از او نقاشی چیره‌دست ساختند. ما حتی نگاره‌هایی یکسره ایرانی می‌شناسیم که مستقیماً از هنر هلند و ایتالیا اثر پذیرفته است. محمدزمان (نیمه دوم قرن یازدهم/ هفدهم)، که در ایتالیا تحصیل کرده بود، شخصیتی عجیب و جالب داشت. شیوه او در دگرگون کردن نقاشی ایرانی نمونه‌ای به‌یادماندنی از کارهای مبتکرانه است که حتی برای هنرمندان امروز ایران نیز بی‌اهمیت نیست. تولید فرش و منسوجات در مناطق معمول آن زمان ادامه داشت؛^{۹۳} اما بازار اصفهان تولید این کالاها را رونق بخشید و کیفیت آنها را تحت نظارت درآورد.

هیچ‌کس نمی‌تواند شکوه و جلال هنری دوره اصفهان را منحصراً یا عمدتاً به موقعیت جغرافیایی این شهر نسبت دهد. در واقع، استقرار پایتخت در شهری قدیمی، که در مرکز ایران و در بخش کاملاً ایرانی‌اش قرار داشت، موجب فراهم آمدن فرصت برای استادکاران محلی و تسهیل دادوستد، هم با نقاط دورافتاده کشور و هم به طور مسالمت‌آمیزی با همه ایالات دیگر ایران، شد. بدین ترتیب، همه شهرهای ایران در شکوه پایتخت، که محل تلاقی همه راهها بود، سهیم شدند.

به قدرت رسیدن صفویان با کشف راه دریایی از دماغه امید نیک هم‌زمان بود. در روزگاری که مرز غربی ایران به علت درگیریهای طولانی با ترکیه مسدود بود، استقرار پرتغالیان در هرمز و دیگر نقاط خلیج فارس موجب گشایش دروازه‌ای جدید برای ایران در جنوب شد. بدین‌سان، انتقال پایتخت به اصفهان در واقع حرکت به سوی تماسی نزدیک‌تر با اروپا بود.

البته فعالیت‌های صفویان به‌هیچ‌روی به پایتخت محدود نبود. در اینجا کافی است از زینت‌کاری مقبره اردبیل و ساختن مسجدی عظیم در هرات،^{۹۴} به فرمان شاه‌عباس اول، و احداث دو اقامتگاه زیبا در مازندران، به نام به فرح‌آباد (۱۰۲۱ق/ ۱۶۱۲م) و اشرف (۱۰۲۲ق/ ۱۶۱۳م)، با کاخها و باغهای مزینشان، و بالاخره احداث کاروان‌سراهای بی‌شمار در تقریباً همه راههای اصلی یاد کنیم.

اشغال ایران به دست افغانان دوره‌ای کوتاه اما دردناک بود. ایالت‌های غربی تحت تصرف ترکان و سواحل خزر تحت اشغال روسها بود و افغانان، که تحت تعقیب نادرشاه بودند، در اصفهان و همه شهرهای سد راه خود جز ویرانه‌ای برجانی گذاشتند.

نادر، این ستاره جدید آسمان ایران، دورانی درخشان و نسبتاً آشفته را طی کرد. اصفهان می‌توانست پایتخت باقی بماند؛ زیرا نادر در ابتدا مدعی بود که قصد دارد سلطنت صفویان را احیا کند و خود را فروتنانه طهماسب‌قلی، یعنی «غلام شاه طهماسب دوم» می‌نامید. اما اصفهان، که شهر شیعیان افراطی بود، به مردی که آرمانش متحد ساختن شیعه و سنی بود نظر مساعدی نداشت. نکته جالب اینکه تاج‌گذاری نادر در اردوگاهی دورافتاده در دشت مغان (شمال اردبیل) برگزار شد. اگر شاه جدید، که همواره در جنگ و پیوسته در حرکت بود، می‌خواست جایی دیگر را انتخاب کند، احتمالاً زادگاهش خراسان را برمی‌گزید.^{۹۵} نادر برای نگاهداری غنایم عظیمی که از هند آورده بود قلعه طبیعی شگفت‌انگیزی را در مرز شمالی خراسان مستحکم ساخت که بعداً کلات نادری نام گرفت.^{۹۶} سلسله کوتاه عمر نادری [(افشاریان)] به سرعت بخش اعظم ایران را از دست داد. بازماندگان نادر و یکی از خانواده‌های فرعی صفویه تا آغاز حکومت قاجاریه تنها به حکومت در خراسان و مرکز آن، مشهد، اکتفا کردند. نادر عمارت‌های بارگاه امام رضا [(ع)] را آراست و برخی از قسمت‌های آن را تماماً با آجرهای طلایی پوشاند. همچنین در مشهد آرامگاهی شکوهمند برای خود بنا کرد.^{۹۷}

پس از نادر، بخش‌های جنوبی و غربی و شمالی ایران تحت حمایت سردار گُرد لایقی به نام کریم‌خان زند درآمد. کریم‌خان شیراز را، که مهد هخامنشیان و ساسانیان و از تکیه‌گاه‌های اصلی آل بویه بود، مقرر حکومت خود قرار داد. البته خاندان‌های یادشده قلمروشان را به خارج از ایالت فارس گسترش دادند؛ اما خاندان زند که تنها عضو بزرگشان، کریم‌خان، به لقب «وکیل» اکتفا می‌کرد، هیچ‌گاه به قدر کفایت به جانب شمال نرفتند. در این اثنا، خاندان نادر هنوز در خراسان حکومت می‌کردند و خاندان قاجار در انتظار فرصت مساعد نشسته بودند. کریم‌خان،

که نقاشان دربارش تصاویری چند از وی برای مان باقی گذاشته‌اند، در زیباسازی شیراز بسیار کوشید و در آنجا یک مسجد و یک بازار ساخت.^{۹۸}

۱۳-۲

خاندان قاجار، از قبیله ترکمانی که در دشتهای جنوب شرقی خزر در نزدیکی استرآباد ساکن بودند، پس از تفوق بر جنوب در بین سالهای ۱۱۶۴ق / ۱۷۵۰م و ۱۲۰۹ق / ۱۷۹۴م، مرکز کشور دوباره متحدشده ایران را به شمال انتقال دادند. پایتخت جدید، تهران، پیش از عهد صفوی روستایی بی‌اهمیت در حوالی ری بود^{۹۹} و تنها در عهد صفویان کمی اهمیت یافت. کریم‌خان، که برای موقعیت تهران ارزش قائل بود، چند عمارت دولتی در آنجا بنا کرد. قاجاریان پیش از هر چیزی می‌خواستند به تیول موروثی و قبیله‌شان در استرآباد نزدیک باشند. به‌علاوه، چون دوره فترت ناشی از حمله افغانان، به ترکیه و روسیه امکان داده بود به ترتیب برای اشغال مناطق شمال غربی و ایالت‌های خزری ایران تدارک ببینند، خاندان جدید سلطنتی می‌خواست که از نزدیک مراقب این تهدید جدید باشد. ارمستان در غرب و هرات در شرق، که قاجاریان در پی تسلط بر آنها بودند، نیز در بخش شمالی ایران قرار داشت. تهران در نیمه راه آذربایجان و خراسان بود؛ و اهمیت منطقه از گذشته پرافتخار شهر بزرگ ری معلوم می‌شد که قرار بود تهران ادامه‌دهنده سنت آن باشد.

موفقیت‌های دوره تهران را در تاریخ ایران نباید دست‌کم گرفت: دوره وحدت و مدرن‌سازی تدریجی کشور. تهران که دیگر پرجمعیت‌ترین شهر ایران بود،^{۱۰۰} به کانون بلامنازع فعالیت روشن‌فکرانه کشور تبدیل شد. نهادهای حکومتی، مدارس، روزنامه‌های عمده و محلات متعدد خارجیان در این شهر قرار داشت. در بازار کتاب، تنها شهری که می‌توانست تا حدودی در برابر تهران عرض اندام کند تبریز بود.

البته نمی‌توان انکار کرد که هنر در روزگار قاجاریه نتوانست به موازین درخشانی همچون عصر ایلخانان یا صفویان نایل گردد. آثار مهم معماری در پایتخت تنها در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، یا به عبارت دقیق‌تر پس از شروع بازسازی و بزرگ‌سازی شهر در حدود سال

۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م، ساخته شد. ساخت بهترین عمارت پایتخت، مسجد سپهسالار، از سال ۱۲۹۵ق/ ۱۸۷۸م تا سال ۱۳۰۸ق/ ۱۸۹۰م طول کشید. یکی از ویژگیهای اصلی پایتخت، سراهای شاهزادگان و اشرافی است که به سبکی خاص و زیبا، شبیه به سبک بناهای صفوی، در حومه شهر ساخته‌اند.^{۱۰۱}

خاندان قاجار چند عمارت دولتی نیز در شهرها بنا کردند؛ لیکن این بناها، مانند بنایی در کرمانشاه، ندرتاً مصارف غیرکاری داشت. شاهان قاجار از حریمهای مطهر مشهد و قم و اردبیل و بین‌النهرین نگاهداری می‌کردند؛ اما چندان علاقه‌ای به بناهای قدیمی معمولی نداشتند. در کل، ایرانیان بیشتر مایل‌اند بناهای نو بسازند تا اینکه بناهای موجود را حفظ کنند.

نگارگری اوایل عصر قاجاریان هنوز [با توجه به زمان نگارش مقاله] کاملاً در اروپا شناخته نیست؛ گرچه تصاویر اشراف‌زادگان با ظاهری اندک اروپایی شده و کلاههای بلند ایرانی با پوست بره، خواجه‌گان و دیگر ساکنان حرم‌سرا بسیار جالب‌تر از نقاشیهای بزرگ رنگ‌وروغن شاهان (به‌ویژه فتح‌علی‌شاه ریش‌دراز و کمرباریک) و رقاصان سنتی با ظاهری غیرطبیعی است. در دوره قاجاریه، از نگاره به‌ندرت برای مصورسازی کتاب استفاده شده است. غالب نگاره‌ها را بر روی اوراق معمولی و خصوصاً بر روی قلمدانهای لاک، پشت آینه‌ها و جز اینها کشیده‌اند. بیشتر این نگاره‌ها کاملاً هنرمندانه و برای بررسی تحولات پوششی و دگرگونیهای باب روز، که پایتخت قاجار در آنها نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کرد، بسیار مفیدند.

صنایع دستی در تهران ناشناخته نبود؛ اما بهترین فرشها در نقاطی تولید می‌شد که به‌طور سنتی بدین کار اشتغال داشتند؛ پیکره‌سازی چوبی و فلزکاری مختص منطقه اصفهان بود؛ تکه‌دوزیها از آن رشت و بلورهای ظریف متعلق به قم و کاشان بود؛ و الخ. اما واردات فزاینده ابریشم و مخمل و چیت ضربه‌ای خردکننده به صنعت نساجی ایران زد.

تلاش شاهان قاجار برای جاودان ساختن تصاویر خود بر روی صخره‌ها به تقلید از هخامنشیان و ساسانیان بسیار جالب است. بعضی از این آثار عبارت است از: گروه محمدعلی‌شاه در طاق بستان،^{۱۰۲} صحنه

شکار فتح‌علی‌شاه در ری، نقش برجسته ناصرالدین‌شاه در جاده‌های مازندران و چالوس و در چشمه‌علی (در نزدیکی ری).^{۱۰۳}

۳. شرق و غرب در فرهنگ ایرانی

مسئله اساسی دیگر در تاریخ هنر ایران، و حتی کل حیات فرهنگی ایران، نقشهای خاص بخشهای غربی و شرقی ایران در این عرصه است. این امر سرنوشت مراکز سیاسی‌ای را تعیین می‌کند که فعالیت هنری در اعصار مختلف تحت تأثیر آنها صورت می‌گرفته است.

۱-۳

کویر مرکزی، همچون دریای داخلی‌ای عبورناپذیر، ویژگی طبیعی اصلی ایران است. جاده‌های واقع در حاشیه‌های جنوبی آن مسیرهایی غیرمستقیم است که مناطق درجه دوم از حیث اهمیت را به یکدیگر می‌پیوندد. درست است که فارس خاستگاه کشور ایران و از بخشهای حیاتی آن است؛^{۱۰۴} اما این استان، حتی در دوران برتری خود، از استانهای جنوب شرقی، مانند کرمان و بلوچستان و سیستان، منفعت خاصی نمی‌برد؛ استانهایی که ندرتاً اهمیت فراز از قلمرو خود داشته‌اند.^{۱۰۵} فارس طبیعتاً به غرب گرایش داشت. نمونه‌های هخامنشی و ساسانی و آل بویه به روشنی نشان‌دهنده این امر است.

اما «جاده خراسان» اهمیت بسیار افزون‌تر داشت. این جاده در امتداد نواری از سرزمینهای حاصل‌خیز در بین حاشیه شمالی کویر و کوه‌پایه‌های جنوبی البرز قرار دارد. لیکن حتی این شاهراه تاریخی رشته‌ای نازک بیش نیست که بین بین‌النهرین و آسیای میانه کشیده شده است. منطقه تهران (ری، رگای پارسی باستان)، پیشرفته‌ترین بخش شمال غربی ایران، تقریباً ۸۸۵ کیلومتر (۱۵۰ فرسخ) از نیشابور، مرکز غربی‌ترین «رُبع خراسان»، فاصله دارد. خراسان سه «رُبع» دیگر—هرات و بلخ و مرو—داشت. ورای این مناطق، ماوراءالنهر (بخارا و سمرقند) قرار داشت که تا پایان عصر سامانیان (۳۹۰ق/ ۹۹۹م) هنوز هویت ایرانی خود را حفظ کرده بود.^{۱۰۶}

عوامل مستقیم تاریخی که غرب و شرق ایران را تحت تأثیر قرار داده بود با یکدیگر بسیار تفاوت داشت. اقوام محلی‌ای نیز که ایرانیان با ورودشان به هر منطقه

تحت سلطه قرار دادند (در حدود قرن دهم پیش از میلاد) و با ایشان درآمیختند بسیار با یکدیگر تفاوت داشتند.

اقوام مستقر در غرب که ما تاکنون شناخته‌ایم عبارت بودند از: عیلامیها، کاسیها، قبایل مختلف زاگرس، ماناییها در حوالی دریاچه ارومیه، و اقوامی در حوالی خزر (کاسپینها و کادوسیها و غیره).

مرزهای غربی به شدت تحت تأثیر تمدنهای بین‌النهرین قرار داشت (سومر و بابل و آشور). در مناطق شمالی‌تر، قلمرو پادشاهی اورارتو (قرون دهم تا هفتم قبل از میلاد)، که مرکز آن وان بود، تا آذربایجان و قفقاز کشیده شده بود.

دورترین نقطه‌ای که آشوریان در شرق می‌شناختند کوه بیکنی^{۱۰۷} (احتمالاً دماوند) بود؛ اما در واقع فاتحان بین‌النهرین ندرتاً از کمربند دره‌های زاگرس پا فراتر نهاده بودند. شرق ایران هیچ‌گاه مستقیماً با آنان روبه‌رو نشد.

درباره اقوام اولیه شرق ایران عملاً هیچ نمی‌دانیم؛ ولی چادرنشینان ایرانی که دشتهای آسیای میانه را اشغال کردند با ایرانیان یکجانشین بسیار متفاوت بودند و دشت و چادرنشینان امری ناشناخته در غرب بود. یکی از موضوعات عمده در اوستا، و بیشتر در حماسه‌های ایرانی، که سرانجام فردوسی به آن شکل بخشید، ماجرای نبرد بین شهرنشینان و چادرنشینان است.^{۱۰۸} بنا بر این، خلق شاهنامه مرهون شرق است؛ و امروزه همگان اذعان دارند که قهرمان بزرگ ملی ایران، رستم، متعلق به افسانه‌های سکاهاست است که در سال ۱۳۱۱ ق م منطقه‌ای را اشغال کردند و آن را سکستان (سیستان کنونی) نامیدند.

در دوره هخامنشیان، تقریباً سراسر ایران یکپارچه شد و ساکنان ساتراپیهای^{۱۰۹} دورافتاده کشور شاهان خود را در جنگها همراهی می‌کردند. محققان از دیرباز می‌دانستند که حقیقتاً هنر امپراتوری هخامنشی بسیار التقاطی بوده است؛ اما به‌تازگی کتیبه‌ای در شوش کشف شده است که اطلاعات وسیعی را درباره نقش ایالت‌های دورافتاده در تأمین مواد ساختمانی برای معماران هخامنشی در اختیار ما می‌گذارد. با این وصف، جالب است که بدانیم نقش ساتراپیهای شرقی نسبتاً کم‌اهمیت بوده است.

شاید استیلای اسکندر (۳۳۱-۳۳۲ ق م) به سنت ملی ایران لطمه زده باشد؛ اما یونانیان با انتقال فرهنگ پیشرفته خود تا اعماق آسیا، به برقراری اتحاد تازه‌ای، بر

مبنای اندیشه‌ها و ذوقهای جدید، بین غرب و شرق ایران یاری رساندند.

هرچند فرهنگ، و حتی زبان یونانی، اعتبار خود را در دوران اشکانیان (۲۵۰ ق م تا ۲۲۴ م) حفظ کرد؛ مهاجران و حاکمان یونانی در آسیای میانه (باختر^{۱۲۳}) و غیره) به سرعت ارتباط مستقیمشان را با برادران غربی خود از دست دادند و مسیر تحول مستقلی در پیش گرفتند. آنان، تحت فشار اقوامی که از شرق می‌رسیدند، به جنوب و به سمت هند رانده شدند و اقوام جنوب هندوکش را تحت تأثیر جریان یونانی‌سازی^{۱۲۴} خود قرار دادند؛ اما خود نیز بودایی شدند و راه را برای نفوذ هند در شرق ایران هموار کردند. هم‌زمان با حکمرانی اشکانیان در غرب، شرق ایران تحت استیلای تازه‌واردانی از سرزمینهایی با فرهنگ چینی درآمد.

در بخارا^{۱۱۱}، ترمذ، بلخ، بامیان، کابل، و حتی سیستان بقایایی از آثار بودایی یافت شده است و کشف متون بودایی به زبان فارسی در ترکستان چین حاکی از بودایی بودن بخش شرقی ایران است که خصیصتی محلی، اما هویتی خاص خود داشته است.

این انزوا، به گونه‌ای غیرمستقیم، جریان نفوذ تازه غرب ایران را تسهیل کرد. در همان حال که قدرت فزاینده روحانیان زرتشتی موجب تحکیم دینشان در جایگاه دین رسمی در امپراتوری ساسانی شده بود، مسیحیان و مانویان در فضای بی‌طرف شرق ایران با موفقیت مشغول تبلیغات بودند.

۳-۲

اسلام چون غلتهای عظیم خاور نزدیک و میانه را هم‌سطح ساخت؛ اما تضاد عمیق بین شرق و غرب حتی در دوران اسلامی نیز باقی ماند. میزان دانش ما هنوز [با توجه به زمان نگارش مقاله] برای طرح دقیق این مسئله کافی نیست؛ لیکن در نبود چنین تحقیقی، شاید مفید باشد که چکیده‌ای از استدلال‌ات مطرح در بحثی مهم و روشنگرانه را درباره نقشهای شرق و غرب ایران در فرهنگ این کشور در اینجا بیاوریم. این بحث با شرکت محققانی چون زنده‌یاد هارتمان^{۱۲۵}، اسچیکوفسکی^{۱۲۶}، دیتس^{۱۲۷}، هرتسفلد، و زنده‌یاد بارتولد برگزار شد.^{۱۱۱}

بانی بحث، مارتین هارتمان، محقق با ذهنی کاوشگر

(23) Bactriana

(24) Hellenizing

(25) Martin Hartmann (1851-1919)

(26) Josef Strzygowski

(27) Ernst Diez (1878-1961)

بود که گاه در زمینه‌هایی نامنتظر مسائل عجیب و مهمی را مطرح می‌کرد.^{۱۱۳} او در سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م،^{۱۱۳} پس از مطالعه اثر زاره درباره برخی از ظروف سفالی منقوش بین‌النهرین،^{۱۱۴} به پشتیبانی از این ادعا برخاست که آسیای میانه کانون انتشار فرهنگ قرون وسطای اسلامی بوده است.

زاره قاطعانه پاسخ داد:^{۱۱۵} «ما زمینه پدیدار شدن و سپس گسترش یافتن هنر ساسانی و ایرانی-اسلامی را در بین‌النهرین و ایران یافته‌ایم، نه در توران...». اطلاعات ما درباره کیفیت مطلوب مفروض برای آثار هنری آسیای میانه بسیار مختصر است. بیکره‌های بودانه هنرمندانه است و نه مبتکرانه. اگر نقاشان ایرانی به بازنمایی الگوهای مغولی پرداختند، علت را باید در حملات مغول در قرن هفتم/ سیزدهم جستجو کرد. در دورانی که مغولان طبقه حاکم بودند، «آرمان زیبایی» هویت مغولی یافت؛ اما اجرا و هنر، که در دست طبقات تحت سلطه بود، همچنان ایرانی-بین‌النهرینی باقی ماند. مردم تحت سلطه، به رغم امتیازاتی که در ظاهر برای قریحه قوم سلطه‌گر قائل شده بودند، به گرایش‌های حقیقی هنری‌شان وفادار ماندند. می‌دانیم که ایرانیانی که همراه سلجوقیان به آسیای صغیر رفتند شاهکارهای معماری ایرانی را در آنجا خلق کردند؛^{۱۱۶} می‌دانیم که تیمور معماران اصفهانی را با خود برد تا بخارا و بلخ را به شهرهایی شکوهمند مبدل سازند؛^{۱۱۷} می‌دانیم که در عصر جانشینان تیمور، معماری و نگارگری ایران به هند انتقال یافت و در آنجا به شکوفایی مستقلی نایل شد.

مارتین هارتمان طی مقاله‌ای درباره موضوعی بسیار انتزاعی،^{۱۱۸} دوباره به دفاع از آسیای میانه برخاست:

درخشان‌ترین شخصیت‌های موجب تحول معنوی در اوایل دوران اسلامی-بخاری، سمرقندی، ابولیت ترمذی و غیره-از دوزنقه مرو-سمرقند-هرات-بلخ برخاسته‌اند. خصوصاً بخش شرقی این دوزنقه، شامل ماوراءالنهر و ناحیه اسرارآمیز بدخشان، بی‌وقفه و همه‌جانبه بخش‌های غربی جهان اسلام را بارور می‌کردند.

قبایل ترک، که از شرق هجوم آوردند، قطعاً قریحه هنری خاصی نداشتند؛ لیکن با بازنمایی موجودات زنده هم مخالف نبودند. همراه این قبایل هنرمندانی نیز از اوغورستان آمدند؛ سرزمینی که تولید هنری در آن هنوز

ادامه داشت، سرزمین پیکره‌های بی‌شمار بودا و انبوهی از دیگر گونه‌های تصویری، اعم از مذکر و مونث.

در سال ۱۳۳۶ق/ ۱۹۱۷م، پروفیسور اسچیکوفسکی به بحث پیوست^{۱۱۹} و نظریه‌ای را که هارتمان فقط خطوط کلی‌اش را بیان کرده بود بسط داد. او، با رجعت به نقوش سفالینه‌هایی که زاره توصیفشان کرده بود، پرسش را بدین صورت بیان کرد: «آیا تصاویر انسانی در هنر شرقی-اسلامی ریشه باستانی-شرقی و یونانی‌مآبی دارد یا ریشه چینی-هندی؟» اسچیکوفسکی طی تحلیلی تطبیقی که در آن برای چند پیکره کوچک یافت شده در ویرانه‌های افراسیاب (نزدیک سمرقند) نقشی مهم قائل شده بود،^{۱۲۰} نتیجه گرفت که مقدمه لازم برای ظروف «بین‌النهرینی»^{۱۲۱} واحه‌های سکا-ترکی عصر پیش از اسلام بوده است. هنر چادرنشینانی که موضوع اثر مؤلف، *آلتای-ایران*، بوده‌اند انگاره‌های این مردمان را در سرزمینهای ایرانی-بین‌النهرینی جاودانه ساخته بود.

اندکی بعد، دیتس، شاگرد اسچیکوفسکی، به پیروی از استاد، مدعی نقش پیشتاز فرهنگی برای خراسان شد.^{۱۲۲} وی این نام را، به لحاظ جغرافیایی، در معنای گسترده اولیه‌اش، شامل ایالاتی که در امتداد شرق تا ساحل آمودریا واقع است، در نظر داشت.^{۱۲۳} دیتس می‌گوید خراسان همیشه دیگ ذوب اقوام گوناگون بوده است. دین زرتشت و مهر از بلخ منتشر شد. نبردهای سرنوشت‌ساز عباسیان در خراسان روی داد. نخستین سلسله‌های مستقل طاهریان و صفاریان و سامانیان از همین خطه برخاستند. «در خراسان، همواره قدرت و ارزش مطلق-در یک کلمه، شمشیر-حکومت می‌کرد.» در خراسان، محمود غزنوی (حک-۳۸۹-۴۲۱ق) فتوحات جهانی مسلمانان را آغاز کرد و پیوستگی ایران و هند را تحقق بخشید. سلجوقیان و مغولان و تیموریان نیز راه او را ادامه دادند. در عصر تیموریان، خراسان به اوج شکوفایی فرهنگی خود رسید. به‌علاوه، خاستگاه همه عوامل سرنوشت‌ساز فرهنگی که بر ایران اسلامی تأثیر نهادند خراسان بود. شعر پارسی در خراسان و ماوراءالنهر زاده شد: فردوسی، ناصر خسرو، عمر خیام، جلال‌الدین رومی، و فریدالدین عطار اهل خراسان بودند. چهار شهر تاریخی خراسان از مراکز عمده فرهنگی بود؛ و جز آن استدلال‌های دیتس نه دست اول است، نه عاری از

سوء تفاهم؛^{۱۲۴} و استنتاجهایش تا حدودی عجولانه است: «در نقطه مقابل کم توجهی به خراسان در مطالعات تاریخی، اهمیت فوق العاده این منطقه به منزله مرکز و خاستگاه فرهنگ ایرانی از دورترین اعصار قرار دارد.»^{۱۲۵} قطعاً سنجیده تر آن بود که نویسنده بخش اول سخن خود را به مطالعات تاریخی در صرفاً هنر ایرانی محدود کند،^{۱۲۶} و نیز از بار اغراق بخش دوم سخنش بکاهد.

هرتسفلد در جوابیه‌ای بسیار مستند،^{۱۲۷} به دیدگاههای بیان شده مکتب اسپچیگوفسکی معترض شد و کوشید تا اهمیت استانهای غربی ایران را توضیح دهد. درست است که تاکنون هیچ اثری از بناهای هخامنشی در شرق همدان یافت نشده است؛ و در خصوص بناهای ساسانی نیز باید گفت که حتی جغرافی دانان عرب^{۱۲۸} از اینکه ساسانیان قلمرو خود را در شرق کوهستان الوند، که مشرف بر همدان است، گسترش نداده بودند شگفت زده شدند؛ اما هرتسفلد با جدیت بر رابطه نزدیک هنر ماد و هخامنشی با تمدنهای غربی (عیلام، بابل، نینوا، اورارتو) تأکید می‌کند و توضیح می‌دهد که ۸۴ شهر از صد شهری که ساسانیان ایجاد کردند در غرب قرار داشته است.

به باور هرتسفلد، شرق فقط در طی دو دوره نقشی پیشرو داشت: دوره یونانی مآبی و دوران نوزایی ایرانی (از حدود ۲۱۵ ق/ ۸۳۰ م). او می‌پندارد که در طی نخستین دوره، تأثیر بارورکننده هنر یونانی ناشی از «زمین بکری» بود که شرق ایران در اختیار این هنر گذاشته بود؛ در حالی که در دوره دوم، سادگی صورتهای^{۱۲۹} هنری چندان مستلزم آمادگی قبلی نبوده است.

مهم ترین ویژگی مقاله هرتسفلد، مستندات آن است؛ اما به منزله نظریه‌ای در مقابل نظریه دیتس کاملاً اقناع کننده نیست. چنان که پیش تر کوشیدیم توضیح دهیم، شرق ایران را باید در معنای وسیعش، شامل خراسان و ماوراءالنهر، شناخت؛ و نقش هنری آن را نباید تنها به معماری محدود کرد؛ گرچه، حتی در این عرصه، بناهای شرق ایران در دوران اسلامی جایگاهی بسیار پرافتخار دارد.^{۱۳۰} مکتب نقاشی هرات (قرن نهم/ پانزدهم) به تنهایی برای جلوه کردن در سراسر خراسان بزرگ کافی است.

در مقاله پیش گفته، بارتولد دیدگاه تاریخی بسیار پیچیده تری اتخاذ کرده است که جامع استدلالهای هواداران شرق و غرب، هر دو، است. بارتولد بر نقش شرق در

پیدایش حماسه‌های ایرانی تأکید می‌کند و معتقد است که وجود بخشی بودایی در ایران برای فرهنگ اسلامی دست کم به اندازه بخش ساسانی این کشور اهمیت داشته است.^{۱۳۱} توضیح تصاویر سوارکاران در نقش برجسته‌های اشکانی و ساسانی را، که در دوره هخامنشیان سابقه نداشته است، می‌توان در حرکت اقوام اسب دوستی چون پارتیان و سکاها به جانب غرب جستجو کرد. در دوره ساسانیان، شهر بزرگ و مهم نیشابور در خراسان بنا شد و مرو از جی (اصفهان کنونی) بزرگ تر بود. ویرانه‌هایی که سر مارک اورل اشتاین^(۲۸) در سیستان کشف کرده^{۱۳۲} و ظروف نگهداری استخوان مردگان که در حوالی سمرقند^{۱۳۳} یافت شده برای تحقیق درباره هنر ساسانی و یونانی- بودایی بسیار اهمیت دارد. در منابع تاریخی متعددی، به ساختن پیکره حیوانات در شرق ایران اشاره شده است.^{۱۳۴}

بارتولد، برای تکمیل برشمارش هرتسفلد از بناهای تاریخی، مطلب مهم زیر را نقل می‌کند: عربان نزدیک ویرانه‌های بلخ شهری جدید به نام بروکان ساختند. اما سرانجام در سال ۱۰۷ق/ ۷۲۵م شهر قدیمی بلخ را با نظارت برمک، از فرزندان کاهنان پیشین بودایی در بلخ، بازسازی کردند. «فقط در شرق بودایی ایران، فرهنگ قوم مغلوب چنان بر عربان غلبه یافت که شهری را که عربان فاتح ساخته بودند خراب کردند تا به جایش شهری پیشاسلامی را بازسازی کنند.» برخی از عناصر فرهنگ در شرق بسیار زودتر شناخته شد؛ در سمرقند، کاغذ پارچه‌ای از اواسط قرن دوم/ هشتم استفاده می‌شد؛ در صورتی که مصریان در اوایل قرن چهارم/ دهم این نوع کاغذ را به کار بردند. هنگامی که خلیفه اقامتگاه جدیدش در سامرا را در اواسط قرن سوم/ نهم بنا کرد، باز هم کارشناسانی را از مصر برای تهیه طاقه‌های پاپیروس فراخواندند. از طرفی، اگر گنبد از شرق ایران به غرب رفت، در عوض کاشی را از غرب به شرق آوردند.

انحطاط خراسان را نمی‌توان ناشی از طوفانهای سیاسی‌ای دانست که در آنجا در گرفت؛ شکوفایی این منطقه خصوصاً بلافاصله پس از حمله تیمور آغاز شد. به ظن قوی، عامل ویرانی خراسان ایجاد شهرهای بزرگ در مرکز ایران در دوران اسلامی بود. عباسیان در طی قرون دوم/ هشتم و سوم/ نهم ری را بازسازی کردند و هم‌زمان اصفهان نیز رو به ترقی نهاد.

(28) Sir Marc
Aurel Stein
(1862-1943)

برای انحطاط خراسان، همچون پدیده‌های مشابه در تاریخ فرهنگ، نمی‌توان مقطع زمانی مشخصی تعیین کرد. خراسان تا مدتها فاقد تجانس فرهنگی بود. در اوایل قرن هشتم/ چهاردهم، تحت حکومت یکی از فرمانروایان مغول که قبل از آن والی خراسان بود، عالمان سنی فعالیتشان را از این استان به جانب غرب گسترش دادند؛^{۱۳۵} در حالی که در همین قرن در سبزوار، که از مراکز دیرین شیعیان بود، نهضت سیاسی شیعی‌ای به راه افتاد که همه خراسان را در بر گرفت. در دوران تیمور و جانشینانش، هیچ نشانه‌ای از تأثیر شرق بر معماری غرب دیده نمی‌شود؛ در صورتی که معماران شرق از اهالی شهرهای غرب، از قبیل اصفهان و شیراز و تبریز بودند. فقط در نقاشی شاید بتوان مواردی از نفوذ شرق را سراغ گرفت. حکایت کرده‌اند که این هنر را یکی از اهالی ترکستان به نام بابا نقاش در دوران سلطان بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ق / ۱۴۸۱-۱۵۱۲م) به ترکیه وارد کرد.^{۱۳۶} بارتولد اذعان می‌کند که با توجه به دانش کنونی ما، وابستگی متقابل فرهنگی بین شرق و غرب ایران هنوز [(با توجه به سال نگارش مقاله)] تا حد بسیاری بر ما مجهول است.

اما حتی همین حالا نیز می‌توانیم بگوییم که هم نظریه‌های یک‌جانبه و غالباً من‌درآوردی اسپیکوفسکی و مکتبش، و هم سادگی و وضوح ساختگی بیان هرتسفلد به یکسان نامنسجم است. در نتیجه تحقیقات آینده، احتمالاً به تصویری بسیار پیچیده و آکنده از تناقضات آشکار خواهیم رسید که اصلاح آن فقط با بررسی دقیق و همه‌جانبه کلیت تحول فرهنگی، و نیز یکایک نمودهای آن میسر خواهد بود. بی‌گمان ذره‌ای حقیقت (البته ذره‌ای بس کوچک) در عقاید هارتمان یافت می‌شود؛ و آن اینکه غوطه‌ور شدن در جزئیات بسیار ریز درک ویژگیهای اساسی پدیده‌ها و چگونگی وابستگی متقابل آنها را دشوار می‌سازد و حتی مانع از آن می‌شود. لیکن در همه شاخه‌های مطالعات شرقی، از جمله هنر شرقی، خطر هردوستی سطحی و پیامدهای ناگزیرش تا مدتها بس بیشتر از جانب‌داری از جزئیات آشکارا بی‌اهمیت خواهد بود. □

پی‌نوشتها:

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از: Vladimir Minorsky, "Geographical Factors in Persian Art", in: *Bulletin of the School of Oriental Studies, University of London*, vol. 9, no. 3 (1938), pp. 621-652. با آنکه سالها از انتشار این مقاله می‌گذرد، همچنان حاوی مطالب مفید و مهمی است و به همین سبب برای ترجمه و انتشار برگزیده شد. با این حال، متأسفانه مقاله فاقد کتاب‌نامه است. — گلدستان هنر
۲. مخاطب این مقاله، که نگارش آن در دسامبر ۱۹۳۱ انجام یافت، طیفی گسترده از خوانندگان است، نه ضرورتاً شرق‌شناسان حرفه‌ای. هدف آن نیز نه چندان پرداختن به جزئیات؛ بلکه ترسیم طرحی کلی از مسئله است. در پی‌نوشتها نیز به شواهدی که از سال ۱۹۳۱ در دسترس قرار گرفته اشاره شده است.
۳. گامیست در ایران بیشتر در نواحی ساحلی دریای خزر دیده می‌شود. این نکته‌ای مهم برای شناسایی محل فعالیت‌های محمدی است. البته زادگاه وی گویا تبریز یا هرات بوده است؛ نک:

Sir T. Arnold, *Painting in Islam*, pp. 135, 144.

(این تصور که محمدی نوکیشی چینی (!) بوده است کاملاً بی‌اساس است؛ نک:

‘Ali, *Menāqib- i hünerverān*, p. 64, note 3.

بر طبق *مناقب هنروران* مصطفی عالی (۹۴۸-۱۰۰۸ق)، «محمدیگ» پسر سلطان محمد تبریزی بود. [در ترجمه فارسی، نک: مصطفی عالی افندی، *مناقب هنروران*، ترجمه و تحشیه توفیق سبحانی، تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص ۱۰۴، بند آخر.]
۴. *V. i., p. ۶۴۰.*

۵. ظاهراً تنها مکانی که بناهای غریب با سنگهای سفید و سرخ دارد گردنه‌ای کوچک در بالای منطقه کردتشین سومای (شمال غربی ارومیه) است. بناهایی بسیار شبیه به اینها در جانب ترکی مرز در قلعه خوشاب وجود دارد. نک: مقاله من، «Somai»، در *EI*. کاربرد سنگهای ابلق از ویژگیهای معماری ارمنی است.

۶. به زبان اوستایی، پائیردائزه (Pairi-daēza)، به معنای «محصور با دیوار»؛ به فارسی، پالیز «باغ»؛ به یونانی، به زبانهای اروپایی، پارادیز (paradise)؛ و به عربی، فردوس.

۷. نک: بازسازی بناهای قصر شیرین در:

de Morgan, *Mission Scientifique en Perse*, iv, Recherche archéologiques, ii, pp. 341-360;

کوشکهای صفوی در اصفهان و اشرف و فرح‌آباد، بناهای قاجاری در باغهای اطراف تهران و غیره.

8. Tabari, i, p. 2452.

[در ترجمه فارسی اثر، نک: *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵، ج ۱۶، ص ۵، ۱۸۲۴.] این قالی را به مکه فرستادند و در آنجا قطعه‌قطعه کردند؛ درفش کاویانی، پرچم امپراتوری ایران، نیز بعداً به چنین سرنوشتی دچار شد. برخی از واژه‌ها در متن جای تردید دارد: «قضبان» به «ساقه‌ها» ترجمه شده؛ اما، بنا بر اطلاعی موثق، این کلمه را می‌توان به «زنجیر» (و نه «پوشش») برگرداند؛ اگر به جای دیار بخوانیم ذیر (صومعه) شاید بازتابی از دیدگاه عربان باشد که دیرهای مسیحی را اقامتگاهی بسیار دل‌پذیر می‌دانستند.

۹. گورهای سلطنتی نخستین شاهان پارتی در نسا، در دامنه شمالی کوههای خراسان، قرار دارد؛

Hudūd al- ‘Ālam, p. 326., vol. IX. part3.

نک: به ترجمه من از *حدود العالم*.

۱۰. هترا/ حضر، شهر باستانی بین‌النهرین در جنوب باختری موصل. — و.

30. Ed. Schefer, p. 18.

نرخشی (۲۸۶-۳۴۸ق) مورخ معاصر نوح بن نصر سامانی و مؤلف تاریخ بخارا به عربی است، ترجمه [کهن] فارسی این اثر در دست است.

۳۱. گویا این کارگاه در سال ۱۱۷۸، یعنی زمان تألیف گزارش خلاصه نرخشی — تنها گزارش رسیده به ما در این باره —، هنوز برپا بوده است.

در ۳۲

Markwart, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Ēranšahr*, Rome, 1931, p. 73.

شادروان به مفهوم «دریان» (portière) آمده است (از شاه — در — پان، به معنای حافظ در شاه).

۳۳. زندنه در چهار فرسخی شمال بخارا واقع بوده است. پارچه زندنجی بعدها در سایر روستاهای بخارا تولید و به عراق و فارس و کرمان و هند فرستاده می شد. گویا کیفیت این پارچه معمولی بوده است؛ زیرا مهتران، که برده بودند، جامه‌هایی از این جنس می پوشیدند. — نک:

Barthold, *Turkestan*, p. 227.

۳۴. نک: به فهرست طویل مقدسی، (muqaddasi, pp. 323-326) از کالاهای صادراتی ماوراءالنهر.

[ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، *الحسن والتقاسیم فی معرفة الاقالیم*].

۳۵. قابوس ابتدا به سامانیان و بعدها به غزنویان وابسته بود. روابط او با آل بویه تیره بود. نک:

C. Hauart, *Les Ziyārides*, Paris, 1922, pp. 52-63.

۳۶. تاریخ مذکور در اصل به سال شمسی ۳۸۵ است [همان گونه که فان برخم (Max van Berchem, 1863-1921) در تقویم اوستایی (یزدگردی) نشان داده است]، و به سال (هجری) شمسی ۳۹۷ است؛ که این هر دو برابری می کند با سال ۱۰۰۶م، نک:

Diez, *Churasanische Baudenkmäler*, Berlin, 1918, p. 106.

۳۷. نک:

Godard, *Āthār-é Īrān*, i/ 1, p. 115.

۳۸. هرتسفلد کتیبه مذکور را رمزگشایی کرده است. در این باره، نک:

Herzfeld, *Mitteilungen aus Iran*, iv, 1932, p. 140-7.

اخیراً [با توجه به سال نگارش مقاله] دو برج مشابه دیگر در لاجیم و رسکت، در مازندران، کشف شده و گذار آنها را توصیف کرده است. در این باره، نک:

A. Godard, *Āthār-é Īrān*, i, 1936, pp. 125-160.

برای رمزگشایی کتیبه نگاشته به زبان فارسی میانه [پهلوی] بر برج لاجیم، نک:

Herzfeld, *Mitteilungen*, viii/ 2, 1936, pp. 78-81.

۳۹. من کوشیده‌ام معنای تاریخی این «میان برده ایرانی» را در کتابم توضیح دهم. در این باره، نک:

La Domination des Dailamites, Paris, 1932.

۴۰. این نام در زبان فارسی به کسر ضاد و در عربی به ضم ضاد تلفظ می شود.

41. S. de Sacy, *Mémoires sur diverses antiquités de la Perse*, Paris, 1793, p. 137.

۴۲. مقدسی [در *الحسن والتقاسیم*] می گوید برخی از اتاقها به رنگ (لون) ظروف چینی (القدر الصینی) بودند، برخی به رنگ صخره، برخی با پوششی از مرمر (مفروش بالرخام)، برخی زرانود شده و برخی پوشیده از نقاشی (مصور)، نک:

Muqaddasi, p. 450.

۱۱. شهر قدیمی در دیار بکر، ترکیه. — و.

۱۲. شهر باستانی سوریه بر رود فرات در شمال تدمر (پالمورا). — و.

۱۳. معلوم نیست که این قریه در کدام طرف همدان بوده و در نقشه‌ها هم ذکر نشده است. ابن فقیه درباره قصر قدیم بهرام گور در این قریه گفته که تماماً از یک پارچه سنگ است و در آن حجره‌ها و درها و غرفه‌ها کنده شده و کتیبه‌ای به زبان فارسی قدیم در آن است که از کشورگشاییهای پادشاهان عجم حکایت می کند. — برگرفته از: گئی لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۱ — و.

14. Ibn al- Faqih, p. 255, v. i., p. 650, n.2.

[ابن الفقیه همدانی، کتاب البلدان].

۱۵. در *دایرةالمعارف مصاحب*، این کاخ خوش کری، به معنای خانه اسپان، ضبط شده است. — *دایرةالمعارف مصاحب*، ج ۲، ص ۲۰۵۴. — و.

۱۶. این دو شهر را سه قرن پیش از میلاد سلوکیان بنیاد نهادند. مدائن اسمی است که عربان بر خرابه‌های این دو مرکز متصل به هم نهادند. — برگرفته از گئی لسترنج، همان، ص ۳۵. — و.

17. ya'qūbī, Bible. Geogr. Arab., vii, p. 276.

وی می گوید که اهالی آمیزه‌ای از عجمها بودند و عده عربان در ری بسیار کم بود. طرح باوری متضاد در

Schwarz, 760، خطای سهوی است؛ نک: مقاله من، «Raiy»، در *EI*

18. Ibn Rusta, p. 158.

[ابن رسته، *الاعلاق النفیسه*].

19. “Khorasan, Denkmalsgeographische Studien. zur Kulturgeschichte des Islam in Iran,” in *Der Islam*, xi, 1921.

20. o. l. , p. 148.

۲۱. نک: مقاله من با عنوان «Tūrān» در *EI*.

22. Narshakhi, *History of Bukhara*, ed. Schefer,

ترجمه روسی اثر:

pp. 15-16; Lykoshin- Barthold, Tashkent, 1897.

[نرخشی، *تاریخ بخارا*].

23. Chavannes, *Documents Sur les T'ou-kious*, St. petersborg, 1903, p. 145.

۲۴. برای همه این مناطق، نک:

Barthold, *Turkestan*, ed. Gibb Memorial.

۲۵. درست آن جوی مولایان است.

۲۶. معادن تأمین کننده سنگ برای بناهای سمرقند، و خاک رس برای ظروف و شیشه، و مواد موزدا در کوهک بود، نک:

Istakhri, p. 318.

[اصطخری، *مسالك و ممالک*].

۲۷. برای توصیف آن، نک:

Ibn Battūta (1355), iii, 52-4, Barthold, *O. L.*, p. 92.

[در ترجمه فارسی، نک: *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۳۸۴].

28. Barthold, *O. L.*, p. 92.

29. Umniakov, *Architectural Monuments of Central Asia* (in Russian), Tashkent, 1929, pp. 4, 17; Cohn-Wiener, *Turan*, 1930, pl. 1-3.

56. Nuzhat al- qulūb, p. 241.

[حمدالله مستوفی، *نزهت القلوب*].
گنجینه پیش از دوره حکومت غازان [خان] چپاول شد؛ قس:

D'ohsson, *Histoire des Mongols*, iv, p. 340.

۵۷. نک: مقاله من، «Tabrīz»، در *EI*.

۵۸. تلفظ اصلی نام وی اولجیتو (Öljeiti) است.

۵۹. هدف علی‌شاه آن بود که بنایی بسیار شکوهمندتر از کاخ ساسانیان (طاق کسری) واقع در تیسفون بسازد. توصیفی مشروح از این مسجد را می‌توان در روایتی مصری مشاهده کرد؛ نک:

al-'Aynī, *'Iqd al- Jimān*, transl. by Baron Tiesenhansen, Zapiski Vost. Otd., i, 1886, pp. 114-118.

۶۰. نک: مقاله من، «Sultāniya»، در *EI*. تعدادی از بناهای سلطانیه متعلق به اواخر دوره صفویه و دوره قاجاریه است.

۶۱. این مسجد را واسیلیویچ مارازوف به‌دقت بررسی کرده است.
نک: مقاله من در:

Apollo, London, March, 1931 and «Warāmīn» in *EI*.

62. Van Berchem, in *Mélanges H. Derenbourg*, Paris, 1909, pp. 367-378, and *Āthār-é Īrān*, i/ 2, p. 234.

۶۳. نباید این رادکان را که در شمال شرقی قوجان قرار دارد با رادکانی که در نکا، در جنوب غربی استرآباد است، اشتباه کرد. رجوع شود به بالا. این رادکان در زمره تیول خاص حاکم مشهور مغول، ارغون‌آغا، بود:

v. i., p. 634, note 4.

۶۴. نک:

van Berchem in «Materialen z. ältesten Geschichte Armeniens», *Abhand. Ges. Wiss*, Göttingen, N. F., ix, pp. 158-159;

تاریخ آن فقط هفتصد (۷۰۰) خوانده می‌شود.

۶۵. این برجهای مدور، متعلق به سالهای ۶۷۲ق/ ۱۲۷۳م، ۶۷۸ق/ ۱۲۷۹م، ۶۸۰ق/ ۱۲۸۱م، قویاً یادآور بناهایی مشابه در ایران است، البته تأثیر سبک ارمنی نیز در ساخت آنها مشخص است. آنها را اول بار لنینچ کشف کرد. نک:

Lynch, *Armenia*, ii, 280-297.

برای جزئیات بیشتر، نک:

Bachmann, *Kirchen und Moscheen in Armenien und Kurdistan*, Leipzig, 1913, pl. 55-58.

۶۶. نک: مقاله من، «Kutlugh-khan»، در *EI*.

۶۷. نک: مقاله من، «Lur-i Buzurg»، در *EI*.

۶۸. نک: دیوان جلایر سلطان احمد با تصاویر بسیار جالب آن در:

Dr. Martin, *Miniatures from the Period of Tīmūr*, Vienna, 1926.

۶۹. نک: کتاب نادر منتخب *التواریخ* با این مشخصات:

«Muntakhab al-tawārīkh», *Bib. Nat.*, sup. pers., 1651, fol. 327 v.,

در این اثر صراحتاً آمده که شاه اویس دولت‌خانه‌ای بنا کرده است.
نک: مقاله من، «Tabrīz»، در *EI*.

۷۰. جان قربانیها (به مغولی احتمالاً Dzunghurbon) اخلاف حاکم مغول، ارغون‌آغا (از تبار اویرت)، بودند. نک: *Jahān- gushā*, ii, 242-251; قس مقاله من، «Tūs»، در *EI*.

۷۱. بر طبق تاریخ گزیده، مسجد در سال ۷۵۲ق/ ۱۳۵۱م ساخته شد. نک: *Tārīkh-i guzīda*, transl. pp. 114-184; اما به گفته

۴۳. ساخت بناهای دیگری را نیز در قزوین، قم، اهر، اصفهان، دینور، نهاوند و جز آن به این خاندان نسبت داده و که جغرافی‌دانان عرب بدانها اشاره کرده‌اند. در این باره، نک:

Herzfeld, *o. l.*, pp. 166-7.

۴۴. عجایب بسیاری درباره بناهای محمد بن مسافر [دیلمی] در قلعه شمران نقل کرده‌اند. او بهترین هنرمندان را در آنجا گردآورده بود. قلعه در کنار سفیدرود، در فاصله‌ای حدوداً سه ساعتی در بالای منجیل قرار داشت. نک: مقاله من، Tarom, در *EI*. اخیراً توصیفی از خرابه‌های آن دیده‌ام، بدون اینکه نویسنده بداند این خرابه‌ها متعلق به چه بنایی بوده است. نک:

Häntzcher, in Brugsch, *Reise*, ii, 471-472.

۴۵. نک: مقالات من، «Marāgha» و «Tabrīz»، در *EI*.

۴۶. درباره ویرانه‌های پایتخت آنان، سرامج، در جنوب بیستون، نک: O. Mann, *Globus*, 1903, vol. Ixxxiii, pp. 327-331.

مسجد حسویه در سرامج را با قطعات سنگ ساخته بودند. نک: ابن‌الانیر، ۸، ۲۸۱.

47. Umniakov, «Rābāt-i Malik» (in Russian) in *Dedicatory volume to V. V. Barthold*, Tashkent, 1927.

این رباط در حومه کرمنیه قرار دارد.

48. Narshakhī, pp. 49-50; Barthold, *Turkestan*, p. 319.

49. A. Godard, *Ghaznī*, Paris, 1925, p. 59.

۵۰. مسجد جمعه بزرگ را به دستور ملک‌شاه ساختند. برای جزئیات بیشتر، نک:

A. Godard, *Āthār-é Īrān*, i/2, 1936, pp. 213-282.

نظام‌الملک، وزیر نامدار سلجوقیان، در اصفهان در مدرسه‌ای که خود بنا کرده بود (Zakariyā Qazwīnī, ii, 276) دفن شد. نباید این مدرسه را با مدرسه مشهور نظامیه بغداد، که در سال ۴۵۸ق/ ۱۰۶۵م احداث شد، اشتباه کرد. آرامگاه سلطان برکیازق (ف ۴۹۸ق/ ۱۱۰۴م) را به فرمان همسر محبوبش در اصفهان بنا کردند.

۵۱. اولین بار خانیکوف از این گنبد یاد کرد (۱۲۶۹ق/ ۱۸۵۲م)؛ هرتسفلد آن را متعلق به عهد اولجایتو (۷۰۴-۷۱۶ق/ ۱۳۰۴-۱۳۱۶م) می‌داند. نک:

Herzfeld, «Der Gunbad-i 'Alawiyyān» in *A volume... presented to E. G. Browne*, Cambridge, 1922.

لیکن اگر فرضیه من درست باشد، تاریخ آن باید در حدود ۵۹۷-۶۴۸ق/ ۱۲۰۰-۱۲۵۰م باشد. قس:

Rāhat al- Sudūr, p. 40; Jahān- gushā, i, 115.

[راوندی، *راحة الصدور و آية السورور*; جویی، *تاریخ جهان‌گشا*].

52. *Tārīkh-i guzīda*, Gibb Memorial, pp. 505-509 (transl. pp. 120-121).

[حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*].

53. Khanykoff, «Mémoire sur les inscriptions musulmanes da Caucase.» *Jour. AS.*, August, 1862, and Sarre, *Denkmäler persischer Baukunst*;

قس: مقاله من، «Nakhičevān»، در *EI*.

۵۴. احداث بناهایی چند در نزدیکی ساوه را به اتابک شیرگیر (ج ۵۰۱-۵۲۱ق/ ۱۱۰۷-۱۱۲۷) نسبت داده‌اند.

55. Godard, op. cit., i/2, pp. 125-156.

سه برج آن متعلق به قرن ۶ق/ ۱۲م است. قدیمی‌ترین آنها تاریخ ۵۴۲ق/ ۱۱۴۸م و نام بانی‌اش، قوام آذربایجان، عبدالعزیز بن محمود بن سعد، را بر خود دارد؛ قس *Rāhat al- sudūr*, p. 298.

84. Teixeira, Franch transl., p. 379.

می‌گوید که «پس از دست رفتن تبریز»، قزوین اقامتگاه شاهان ایران شد. اشغال تبریز به دست ترکها متناوباً در این سالها روی داد: ۱۵۱۴، ۱۵۳۴، ۱۵۴۸، ۱۵۸۵-۱۶۰۳، ۱۶۱۰، ۱۶۱۸، ۱۶۲۵ (شهر کاملاً چپاول شد)، ۱۷۲۴، ۱۷۲۵، ۱۷۲۷-۱۷۲۹، ۱۷۳۱-۱۷۳۶.

۸۵. بنا بر *Ālam-ārā*, p. 224 شهر ۱۰۰۰۰۰ تن جمعیت داشت.

86. *Ālam-ārā*, pp. 287, 309, 324, 361.

87. *ibid.*, p. 374.

۸۸. بررسی عالی و کامل بناهای اصفهان را مدیون گذاریم. نک:

Godard. *op. cit.*, pp. 1-176.

۸۹. یا چهارباغ در هر یک از طرفین.

90. *Ālam-ārā*, p. 373.

در آنجا، مؤلف (که در سال ۱۰۲۶/ق/۱۶۱۶م، که اصفهان کاملاً ساخته شده بود، می‌نوشت)، سال ۱۰۰۵/ق/۱۵۹۷م را تاریخ طراحی چهارباغ ذکر کرده است.

۹۱. این میدان را بارها توصیف کرده‌اند (شاردن، تاورنیه). قس:

Diez, "Isfahān", in *Zeitschr. f. bildende Kunst*, xxvi, 1915, pp. 90-104, 113-128.

اما مهم‌تر از همه اثر گذار است. نک:

Godard, *op. cit.*, vol. IX. part 3.

92. *Voyages*, book iv, chapters vii and xviii.

۹۳. برخی از هدایایی که شاه‌عباس در سال ۱۰۰۷/ق/۱۵۹۸م به حرم [رضوی در] مشهد تقدیم کرد عبارت بود از: چراغها و شمع‌دانهای گران‌بها، انواع ظروف و «قالیهای نفیس کرمان و جوشقان». نک:

Ālam-ārā, p. 398'.

۹۴. شاه‌عباس اول در اوایل کودکی [اسماً] فرماندار خراسان شد، که مرکز آن هرات بود. وی پس از جنگی با پدرش، ابتدا در سال ۹۹۵/ق/۱۵۸۷م سلطان خراسان نامیده شد.

۹۵. وی متعلق به قبیله افشار بود که در دامنه‌های شمالی خراسان، در ایبورد (په‌ور کتیکنه قدیم) می‌زیستند. نک: مقاله من، "Bāvard", *EI* (Supplement).

۹۶. نام پیشین پارسی آن احتمالاً کلاغ‌دیژ بوده است. قس: *Bundahishn*, vii, 35.

97. 'Alī Hazīn, *Tārīkh- i ahwāl*, London, 1831, p. 252.

دربارۀ عمارات نادر، قس:

Esquisse d' une histoire de Nadir-chah, Paris, 1934, p. 39.

۹۸. در عهد آقا محمد خان قاجار، نقاشیها و آینه‌ها و ستونهای مرمری کاخ کریم‌خان را به کاخ جدید در تهران منتقل کردند.

۹۹. اولین اشاره قطعی به آن در منابع موجود در فارس‌نامه است که در سال ۱۱۵۶/ق/۱۶۰۰م نوشته شده است؛ نک: مقاله من "Teheran"، *EI*.

۱۰۰. پیش از جنگ جهانی، تبریز که جمعیتش را ۲۵۰۰۰۰ نفر تخمین می‌زدند پرجمعیت‌ترین شهر ایران بود. اکنون [با توجه به سال نگارش مقاله] می‌گویند که جمعیت تهران ۳۵۰۰۰۰ نفر است که با حومه به ۴۵۰۰۰۰ الی ۵۰۰۰۰۰ نفر می‌رسد.

۱۰۱. در خود تهران باید از عمارت معروف به شمس‌العماره یاد کرد که در محوطه کاخ شاه قرار دارد؛ قس

d'Allemagne, *Du Khorasan au pays de Bakhtiariens* (sic!), Paris, 1911.

۱۰۲. نام محلی آن طاق وسطام!

سر پی. سایکس، در کتیبه مسجد جامع مبارزالدین تاریخ ۷۳۰/ق/ ۱۳۲۹م ذکر شده است. نک:

Sir P. Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, p. 194.

۷۲. درباره عدۀ بسیار شعرا و نویسندگان و مورخان که در قرن نهم/ پانزدهم در هرات می‌زیستند، نک:

E. G. Browne, *A Literary History of persia*, iii.

هیچنین نک: اطلاعات گردآمده در:

L. Bouvat, "Essai Sur la civilisation Timouride", *JA.*, April. 1926, pp. 193-299.

؛ در خصوص بناهای تیموری، نک:

Khanikoff in *JA.*, 1860, xv, pp. 537-543; R. Byron, *The Road to Oxiana*, 1937, index under "Herat".

۷۳. به نوشته والتر هینتس (Walther Hinz, 1906-)، تاریخ احداث مسجد ۲۵ اکتبر ۱۴۶۵ (۸۷۰/ق) و نام معمار آن احمد بن محمد است. نک:

ZDMG, 1937, 91, pp. 59 and 422.

74. 'Ālam-ārā, p. 217; Evliyā Chelebi, *Seyāhat-nāma*, ii, pp. 245-278;

قس: Hinz, loc. cit.

75. Sakisian, *Miniature persane*, Paris, 1929, pp. 34-7.

این مرقع (ش ۳۷۰۸۴) حاوی نمونه‌هایی از خطاطی و غیره از سلطان علی، شیخ محمد، عبدالرحمان و غیره است که خود را یعقوبی می‌نامیدند.

76. *The Anonymou Italian Traveller*, Hakluyt Society, 1873, p. 173.

آن را "Astibisti" می‌خواند و می‌گوید بر روی سقف آن تصاویری همچون نبردهای بزرگ ایران، اعضای هیئتهای نمایندگی و غیره نقش شده بود.

77. *Denkmäler persischer Baukunst*, Textband.

۷۸. چنان‌که از کتیبه‌های متعلق به سال ۱۳۰۹/ق/۱۸۹۱م برمی‌آید، این بقعه حتی در عهد قاجاریان نیز مرمت و تزیین شده است.

۷۹. بر طبق مطالب دیباچه مرقعی که برای بهرام‌میرزا، پسر شاه اسماعیل، تهیه شده بود (و اکنون در استانبول است)، بهزاد (ف ۹۴۲/ق/ ۱۵۳۶م) در گورستانی در تبریز دفن شده است.

۸۰. نیز قس:

Angioiello, ed. Hakluyt Society, p. 121

«ترکان به تورس (Taurus) آمدند و بی‌درنگ به جستجوی ۷۰۰ خانواده از صنعتگران پرداختند و آنان را به قسطنطنیه فرستادند».

81. *Relation d'un voyage de Perse fait es années 1598-9 par un gentil-homme à la suite du Seigneur Scierly (=Shirley)*, Paris, 1651: "Qazvīn) est un peu moins grande que Londres en Angleterre et Qussi longue, mais fort mal bastie de terre foulée... sans que la ville ait murailles ni riviére hors un petit ruisseau qui coule par un quartier d' icelle." Tectander von der Jabel (1602), "Iter persicum," ed. Schefer, 1877, p. 46,

او قزوین را با برسلاو (Breslau) مقایسه می‌کند.

۸۲. ساخته شده در عهد شاه طهماسب. نک: *Ālam-ārā*, p. 268.

[اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌رای عباسی.]

۸۳. قس: *Ālam-ārā*, pp. 297, 341, 346؛ (من میدان اسب را با میدان سعادت‌آباد یکی می‌دانم).

125. "Seine ausserordentliche Bedeutung als zentrum und Ausgangspunkt der iranischen kultur seitden ältesten Zeiten," O. C., Preface, p. 6.

۱۲۶. لیکن ما مطالعات دقیقی درباره خراسان در اختیار داریم.

به قلم: ویلهلم گایگر (1856-1934), (Wilhelm Geiger), یولیوس وهاوزن (1844-1918), (Julius Welhausen), یوزف مارکوآرت (1864-1930), (Josef Marquart) و بارتولد.

127. "Khorasan, Denkmalsgeographische Studien zur Kulturgeschichte des Islams in Iran," *Der Islam*, xi, 1921, pp. 107-174.

128. Ibn al-Faqīh, p. 229; yāqūt, iv, p. 985.

البته هم ابن الفقیه هم ابن رُسته از دو قلعه ساسانی در شرق همدان نام برده‌اند، نک:

v. i., p. 651, n. 4.

۱۲۹. واضح است که در اینجا منظور اشکال معماری است.

۱۳۰. یکی از ارزشهای عمده کتاب دیتس و ضمیمه آن در همین نکته نهفته است:

"Persian Islamische Kunst in Chorasán", 1923.

برای ماوراءالنهر، نک:

Kohn-Weiner, *Turan*.

۱۳۱. نک:

Barthold: "Die persische Šu'ūbija und die moderne Wissenschaft" in *Z.f. Assyriol.*, xxvi, 1912, p. 260.

۱۳۲. نک: کاوشهای جدید گدار و هکین و بارتوکس در افغانستان [با توجه به سال نشر مقاله].

۱۳۳. آنها تزیینات «ساسانی» و سرهای یونانی دارد.

134. Barthold, *o. c.*, 379.

نصر بن سَیّار، فرماندار عرب خراسان (که مقرش در بخارا بود)، در سال ۱۲۶ق/ ۷۴۳م، دستور داد هدایایی از ظروف طلا و نقره، به شکلهایی چون گوزن و بز کوهی، به غرب بفرستند. نک: Tabari, ii, 1705; نرشخی، مورخ بخارایی (و ۲۸۶ق/ ۸۹۹م)، می‌گوید که در عصر وی در بازاری در بخارا بُت می‌فروختند. منظور وی احتمالاً مجسمه‌هایی سفالین به شکل انسان و حیوانات بوده است. ابن حوقل (نیمه دوم قرن دهم) در میدان شهر سمرقند «مجسمه‌های چوبی حیرت‌آوری» دیده بود که «به شکل حیواناتی چون اسب و گاو و شتر و درندگان ساخته بودند؛ آنها را چنان رویه‌روی یکدیگر قرار داده بودند که گوی می‌خواهند به هم حمله کنند یا از هم بگریزند.» [هم‌تراز آن در غرب می‌توان از قلعه ساسانی (؟) مشکویه (بین ری و ساوه) یاد کرد که در آنجا نیز مجسمه‌هایی چوبی قرار داشت. نک:

Ibn Rusta, p. 168.

و نیز قلعه جوهسته در نزدیکی همدان که هریک از گوشه‌هایش با مجسمه‌های دختران جوان تزیین شده بود. نک:

Ibn al-Faqīh, p. 255.

۱۳۵. بارتولد از فقیهانی حنفی یاد می‌کند که تحت حمایت اولجایتو وارد آذربایجان شدند. نک:

His review of Blochet's "Introduction à l'histoire des Mongols" in *Mir Islama*, 1912, i/1, p. 101.

135. Evliyā Chlebi, vi, 152.

۱۰۳. گذشته از مجسمه یادبودی کاملاً اروپایی از ناصرالدین‌شاه که در باغ شاه (تهران) قرار داشت.

[در اینجا در حد یک ستون از مقاله، که به حکومت پهلوی اختصاص داشت، حذف شد. بخش حذف‌شده حاوی هیچ اطلاعات مفید مربوط به هنر ایران نبود. و.]

104. V. s., p. 624.

۱۰۵. یگانه استننا برخاستن صفاریان (۲۵۴-۲۹۱/ ۸۶۷-۹۰۳م) از ناحیه سیستان است. این خاندان در طی دوره کوتاه حکومتش کوشید شرق و جنوب ایران را در امتداد راه جنوب صحرائی مرکزی متحد سازد.

۱۰۶. در جمهوری کوچک تاجیکستان، متعلق به اتحاد شوروی [سابق]، امروزه بقایای عناصر مختلف ایرانی را با مختصات شمال امودریا تلفیق می‌کنند.

۱۰۷. کوه لاجورد، نام قدیمی کوه دماوند کنونی.

۱۰۸. نباید «تورانیان» باستان را با ترکان اشتباه بگیریم. برخی از نویسندگان متاخر مرتکب چنین اشتباهی شده‌اند. نک:

V.S., p. 625.

۱۰۹. در اصطلاح یونانیان، ایالات بیست‌گانه هخامنشی و یکی از ۷۲ بخش حکومت سلوکیان

۱۱۰. به معنای وهارای بودایی

۱۱۱. به اشارات موجود در مقاله‌ای از بارتولد متکی‌ایم. نک:

"Vostochno-Iranskiy Vopros", in: *Izvestiya materialnoy Kulturi*, ii, 1922, pp. 361-384.

این مقاله، به رغم اهمیت بسیارش، به علت نوع زبان آن، در غرب اروپا تقریباً ناشناخته مانده است.

۱۱۲. محققانی که از مجموعه کتابهای آقای هارتمان استفاده می‌کنند باید از وی به نیکی یاد کنند. این مجموعه اکنون بخشی از کتابخانه ما (School Library) را تشکیل می‌دهد. من شخصاً برای تشویقهای آقای هارتمان در آغاز مطالعات شرقی‌ام (۱۹۰۴-۱۹۱۴) به ایشان ادای احترام می‌کنم و خود را مدیون ایشان می‌دانم.

113. *OLZ*, 1905, July, pp. 277-283.

114. "Islamische Tongefässe aus Mesopotamien" in *Jahrb. d. K. Preuss. Kunstmuseen*, xxvi, II Heft, 1905.

115. *OLZ*, 1905, December, p. 541.

۱۱۶. زاره از کتیبه‌های در مدرسه سرچلی، در قونیه، سخن می‌گوید که در کتابش نقل کرده است. نک:

Reise in Kleinasien, Berlin, 1896, p. 54.

۱۱۷. نک: کتیبه موجود در آرامگاه تیمور،

Sarre, *Denkmäler pers. Baukunst*, fasc. 5.

118. "Die Tradenten erster Schicht im *Musnad* des Ahmad ibn Hanbal," *MSOS*, 1906, ix/2, p. 148.

119. *Altai-Iran*, Leipzig, 1917, pp. 259-272.

۱۲۰. اکنون نمونه‌های متعددی همانند نمونه‌های اسپجیگوفسکی از شرق ترکستان و افغانستان به دست آمده است.

۱۲۱. مؤلف هواره این اسناد را در بین گیومه می‌آورد: "Mesopotamian"

122. *Churāsānische Baudenkmäler*, Berlin, 1918, pp. 4-10.

۱۲۳. خراسان یعنی «محل برآمدن خورشید».

۱۲۴. نوبهار (وهارا) بلخ معبدی بودایی بود نه زردشتی.